

غفلت غربی و بیداری اسلامی

دو حرکت متعارض در جهان کنونی

(جستارهایی برای نوسازی جهان در عصر پساغرب‌گرایی)

مصطفی امه طلب^۱

◆ چکیده

دگرگونی‌های منطقه‌ای و جهانی پس از انقلاب اسلامی، دگرگونی‌های بنیادی است. در رأس این دگرگونی‌ها، بیداری اسلامی و تردید در کارآمدی مدرنیته برای حل معضلات بشری قرار دارد. الگوی انقلاب اسلامی در ایجاد جنبش‌های اجتماعی، اکنون مهم‌ترین چالش غرب‌گرایی در جهان پساغرب‌گرایی است. بی‌تردید در آینده، نوسازی جهان به الگوهای جدیدی نیاز دارد که در آن عقلانیت، عدالت و معنویت مهم‌ترین ارکان خواهند بود. در این مقاله نویسنده تلاش کرده است آثار بیداری اسلامی را در باز تعریف جهان پساسکولار و پساغرب‌گرایی نشان دهد.

کلید واژه‌ها: غفلت غربی، بیداری اسلامی، عصر پساغرب‌گرایی، جهان پساسکولاریسم، انقلاب اسلامی

۱. محقق و نویسنده.

◆ مقدمه

بخش اول نوشته حاضر، بحثی است در زمینه غرب‌شناسی. هر چند غرب‌شناسی در ایران چند سده سابقه دارد؛ اما غرب‌شناسی عصر قاجار و پهلوی، معرفتی منفعلانه و برای اقتباس از غرب و منجر به تسلیم محض در برابر غرب محسوب می‌شود.

انقلاب اسلامی ایران به مردم کشورمان احساس هویت و شخصیت و اهمیت مستقل از غرب داد، به گونه‌ای که اگر پیش از آن، خود را در آیین غرب و غرب را در قلب و روح و روان خویش می‌دید بلکه آن را تمام اجزای جسم و جان و آرمانش می‌پنداشت، پس از انقلاب اسلامی، با غرب همچون بیگانه و غیر خودی روبه‌رو شد و این — یعنی غرب را در مقابل گذاشتن و به مطالعه آن پرداختن — نخستین مرحله غرب‌شناسی واقعی است که در ایران رخ داد.

اگر مستشرقان (شرق‌شناسان) غربی، شرق را با نگاه سوژه در ابژه (شناسنده تصرف‌گر در شناسایی شونده مورد تصرف) و در چارچوب اصل کلی «دانش، قدرت است» مطالعه می‌کردند؛ ایرانیان و مسلمانان باید غرب را با نگاه طیب بد آشنا به مریض دردمند بنگرند و برای ایشان، «انذار» و بیدار کردن غربی‌ها از خواب غفلت چند صد ساله و احیای عبودیت در غرب هدف اصلی و مهم باشد نه تصرف در غرب جهت افزایش قدرت شرق (که مقاومت‌برانگیز بوده و آنها تن به آن نمی‌دهند)؛ این همان اقدامی بود که امام خمینی (قدس سره) برای اتحاد جماهیر سوسیالیستی شوروی انجام داد.

به تعبیر فلاسفه اسلامی، بشر دارای چهار قوه است: شهویه، غضبیه، وهم و عقل. شهوت یعنی خواهش نفس از هرگونه که باشد و غضب نیروی نخواستن و دفع کردن و مبارزه نمودن با هر شیء ناخواستنی. وهم غیر از تخیل است و معنای آن، تصور منافع و مضار قریب محتمل است (مثل تصویری که اکنون امریکایی‌ها از نظم جهانی نوین تک قطبی به قطبیت ایالات متحده دارند و این محرک آنها در بیشتر فعالیت‌های ملی (داخلی) و بین‌المللی

است) و عقل قوه مجردی است که بشر را به سوی عبودیت و تسلیم محض در برابر امر و نهی الهی و عمل به آن و در نتیجه نجات از دوزخ و نیل به بهشت و رضوان الهی می‌کشانند. پر واضح است که عمده قوای خلاقه و فعاله جوامع بشری در قرن بیستم بر اساس محور شهوت و غضب و وهم برنامه‌ریزی و فعالیت و عمل می‌نمودند و تقریباً تمامی نظام‌های اجتماعی (نظام‌های سیاسی، اقتصادی، آموزش و پرورش، ارتباطات و رسانه‌ها، بهداشت و غیره) بر همین مبنا و حول همین مدار شکل گرفته‌اند و اصولاً فراگیر شدن تدریجی سکولاریسم در تمامی جوامع بشری (از جمله جوامع اسلامی) در قرون ۱۸ تا ۲۰، به معنای کاهش یا حذف نفوذ دین در جامعه است.

میشل فوکو، اندیشمند معاصر، از معدود کسانی بود که ویژگی اصلی انقلاب اسلامی ایران را در ۱۹۷۹ (۱۳۵۷) شناخته بود و آن وارد کردن مجدد معنویت و دین در نظام‌های اجتماعی (و به تعبیر دیگر حرکت ضد سکولاریستی) است.

در بخش دوم این نوشتار بیداری اسلامی بررسی می‌شود که جریان مستمر پیاسکولاریستی و در واقع، دینی شدن مجدد جوامع بشری است و پر واضح است که تلقی ما از آن، ظهور و سیطره تدریجی عقل به جای شهوت و غضب و وهم و استخدام آن سه قوه توسط نیروی عقل است. در این نوشتار، دو حرکت معکوس غفلت و بیداری در جهان کنونی بررسی می‌شود.

◆ بخش اول: مبانی و مظاهر غفلت در جهان سکولار (جهان پیرامون حوزه

انقلاب اسلامی)

مطابق اصلی روان‌شناختی، آدمیان همواره به ایجاد همسازی در خود گرایش و اشتغال دارند تا به آرامش برسند و مهم‌ترین همسازی درونی این است که تفاسیر و نگرش‌های فرد نسبت به امور و اشیا، کاملاً برخاسته از نظام باورها و ارزش‌های خویش و همساز با آن

باشد و بر اساس همان تفاسیر و نگرش‌ها و متناسب با آن رفتار کند یا واکنش نشان دهد. با پذیرش این اصل علمی و خردمندانه، در مقاله حاضر کوشیده‌ایم تا نگاهی گذرا به ارزش‌ها و باورها و نگرش‌ها و واقعیات سازمانی و اجتماعی در جوامع پیشرفته کنونی جهان - که غالباً غربی یا اذنباب غرب‌باند- داشته باشیم و از این طریق بفهمیم که چرا در غرب، سرگرمی و شادی و تغافل (غافل‌نمایی) و غفلت از مسائل اساسی حیات انسانی و بی‌ارزش شدن انسان و انسانیت، چنین اهمیت فراگیر و اساسی یافته و حتی بخش‌های بسیار جدی و خشن زندگی اجتماعی - مانند جنگ و سرکوب و ترور و کودتا- نیز به شکل بازی درآمده است و غربی‌ها هم از اقرار به آن شرمند نیستند؟! آنها چگونه می‌اندیشند و زندگی می‌کنند و آیا این، ترقی و تعالی است یا زوال و انحطاط؟

۱. تعریف و تبیین غفلت و سرگرمی

«غفلت» به معنی بی‌توجهی و بی‌خبر شدن از چیزی است و لازمه آن، سرگرم شدن به چیزی دیگر.^۱ بنابراین غفلت و سرگرمی (لهو) دو روی یک سکه و دو تیغه یک قیچی هستند. از آنجایی که انسان‌ها جز عده بسیار کمی از اولیای خدا، قادر نیستند به طور هم‌زمان به همه امور شیعیان توجه کنند، پس همه آنها به گونه‌ای غافل‌اند: غافل از بعضی چیزها و سرگرم به چیزهای دیگر. غفلت، اقتضای وجود دنیوی انسان است. بنابراین نمی‌توان اصل غفلت را به طور ارزشی، بد دانست بلکه باید دید که هر گروه به چه مشغول و از چه غافل است؟

آنچه در قرآن کریم مورد نكوهش واقع شده است^۲، عبارت است از غفلت از: یاد خدا، آیات خدا، آخرت و حساب و عقاب اخروی، نتایج اعمال، اسلحه و متاع در جنگ، و بالاخره حقایقی

۱. ر ک: ابن منظور، *لسان العرب*، بیروت، دارصادر، ۱۴۱۰هـ-ق، ج ۱۱، ص ۴۹۷ - ۴۹۹، ج ۱۵، ص ۲۵۸ - ۲۶۲.

۲. ر ک: قرآن، نساء / ۱۰۲، کهف / ۲۸، انعام / ۱۳۱، اعراف / ۱۳۶، ۱۴۶، ۱۷۲، ۱۷۹ و ۱۷۹، یونس / ۷ و ۹۲، نحل /

۱۰۸، روم / ۷، یاسین / ۶، یوسف / ۳، مریم / ۳۹، انبیاء / ۱ و ۹۷.

که از ورای دیدنی‌ها و شنیدنی‌ها و اندیشیدنی‌ها می‌توان دریافت.

همچنین سرگرم شدن‌هایی که قرآن آنها را نمی‌پسندد و موجب غفلت‌های مذکور به ویژه غفلت از یاد خدا می‌شمارد^۱ عبارت‌اند از: تکاثر (انباشتن هر چیزی)، اموال و اولاد، تجارت و فروشنده‌گی، آرزوها، و سخنان سرگرم کننده (لهو الحدیث).

جالب این است که قرآن کریم بیان می‌کند که گروهی از انسان‌ها که فریفته دنیاند، لهو (سرگرمی) و لعب (بازی) را به عنوان دین (روش زندگی) خود انتخاب کرده‌اند و اعلام می‌فرماید که زندگی دنیوی چیزی جز لهو و لعب و زینت و تفاخر و تکاثر نیست!^۲

بنابراین، در نظام‌واره تفکر قرآنی با توجه به شأنی که آن کتاب آسمانی برای دنیا قائل است - به عنوان مزرعه و پل و وسیله نسبت به آخرت - تفاوت مؤمنان و غیر مؤمنان (به عبارت دیگر: فرزندان دنیا و فرزندان آخرت) در میزان توجه آنها به خدا و آخرت و مقولات وابسته به آن و به تعبیری دیگر، غایت‌اندیشی در زندگی و کارهایشان است.

مؤمنان هم از لذت‌های دنیوی بهره می‌برند، استراحت و تفریح می‌کنند، به خرید و فروش و بازرگانی می‌پردازند، ورزش می‌کنند و بالاخره نیازهای جسمی و روانی خود و گروهشان را ارضا می‌کنند؛ اما در همه آنها به یاد مبدأ و معاندند و هر کاری را به اندازه مورد نیاز و برای ادای حق (مثل حق بدن، حق خانواده، حق خدا و...) و انجام تکلیف انجام می‌دهند و از افراط و تفریط به دورند. مکانیزمی هم که در دین اسلام برای این کار وجود دارد، نمازهای واجب و مستحب روزانه و دوره‌ای و سایر فروع دین و استمرار تلاوت قرآن به قدر میسور و دعاهای مأثور که از لحظه بیداری از خواب تا لحظه به خواب رفتن برای همه اعمال انسان (خوردن، آشامیدن، نگرستن، گوش کردن، ازدواج، شادمانی، عزاداری و...) و نیز ورزش‌های آماده کننده برای زندگی و دفاع و نجات بخشی (مثل شنا و تیراندازی و اسب سواری) که مکمل

۱. رک: همان، حجر، ۳، نور، ۳۷، لقمان، ۶، منافقون، ۹، جمعه، ۱۱، تکاثر، ۱.

۲. رک: همان، انعام، ۳۲ و ۷۰، اعراف، ۵۱، عنکبوت، ۶۴، محمد، ۳۶، حدید، ۲۰.

واجبات‌اند، می‌باشد و در نهایت مؤمنان می‌آموزند که هیچ لذتی چون انس با خدا نیست و همه امور زندگی دنیوی باید به گونه‌ای تنظیم شوند و به قدری نسبت به آنها دلبستگی یا وابستگی پیدا شود که مؤمنان بتوانند به راحتی از آنها - به هنگام مرگ و مصائب یا جهاد و هجرت یا هر امر الهی و تکلیف شرعی دیگر- بگذرند.

اما در نظامواره دنیاگرایان، با حذف غایت‌اندیشی، خود زندگی دنیوی بشر محور و ملاک

فعالیت‌ها و برنامه‌ها و رتبه‌بندی‌ها قرار گرفته است و با هدف سلامت جسمی و روانی یا صرفاً برای رهایی از فنااندیشی و معنا دادن به زندگی دنیوی، سرگرمی و بازی و مسابقه ورزشی و قمار بخش اعظم روش زندگی را تشکیل می‌دهد و بقیه زندگی هم به خودآرایی و فخرفروشی به یکدیگر و انباشت ثروت و فرزند و غیره اختصاص یافته و اگر هم یادی از خدا و آخرت و خوبی‌ها شود، عارضی و لفظی است.

۲. مبانی غفلت رمانتیک

با توجه به هستی‌شناسی، معرفت‌شناسی و عقل‌گرایی آزاد جدیدی که در غرب پیدا و فراگیر شد، بسیاری از هوشمندترین روشنفکران سکولار غربی

انقلاب اسلامی ایران به مردم کشورمان احساس هویت و شخصیت و اهمیت مستقل از غرب داد، به گونه‌ای که اگر پیش از آن، خود را در آینه غرب و غرب را در قلب و روح و روان خویش می‌دید بلکه آن را تمام اجزای جسم و جان و آرمانش می‌پنداشت، پس از انقلاب اسلامی، با غرب همچون بیگانه و غیر خودی روبه‌رو شد و این - یعنی غرب را در مقابل گذاشتن و به مطالعه آن پرداختن - نخستین مرحله غرب‌شناسی واقعی است که در ایران رخ داد.

و مردم دنباله‌رو ایشان که به ماهیت فانی و شرآلود انسان توجه داشتند، دچار ترس، پوچی و اضطراب شدند که اضطرابی مربوط به اصل وجود انسان است (خاستگاه اگزیستانسیالیسم نیز همین امر وجودی است) نه برخاسته از عاملی خارجی که با رفع عامل، برطرف شود: اضطراب از مرگ، از پوچی و بی‌معنایی (فقدان هدف غایی)، و از گناه و محکومیت بشر (در این مورد که از خودش، چه ساخته است؟ که این کار - ساختن خود- وظیفه اصلی او بود.) به دنبال چنین اضطراب‌هایی، یأس و شکاکیت و نسبی‌گرایی اخلاقی و تمایل به خودکشی دامن‌گیر انسان غربی شد و روشنفکران غربی مبتلا به اندیشه تراژیک مرگ محتوم کوشیدند تا جای پای برای اتکا و رفع اضطراب و یأس پدید آورند.^۱

آلبر کامو در کتاب‌هایی چون طاعون، بیگانه و مرگ خوش، «دم را غنیمت شمردن» (لذت و بهره بردن در زمان حال و از شرایط موجود) و گریز از واقعیات رنج‌آور و آندره مالرو در اوایل رمان نویسی، هیجان مستمر و ماجراجویی متوالی و پیگیر و انقلابی‌گری حرفه‌ای (رمان فاتحان و سرنوشت بشر) و بعداً ایفای نقش در ساختن یک فرهنگ - به مثابه بقای جمعی پس از مرگ فرد- را پیشنهاد کرد. در آثار ژان پل سارتر - که یکی از پیشوایان سه‌گانه الحاد قرن ۱۹ و ۲۰ بود - شجاعت «بودن» (وجود داشتن و آن را تحمل کردن و خودکشی نکردن) در مقابل عدم مطرح است.

همه اینها در واقع نوعی شرط‌بندی و فضا‌سازی مجازی و پدید آوردن سازه‌های فکری خودبنیادی بود که بشر ملحد غربی بتواند در درون آن فضا با آزادی از زندگی «لذت» ببرد و بر اضطراب غلبه و از خودکشی صرف نظر کند. در حالی که ناتوانی از احساس خوشبختی و

۱. ر.ک: پل تیلیش، شجاعت بودن، ترجمه مراد فرهادپور، تهران، علمی و فرهنگی، ۱۳۷۵، ص ۹۵ - ۲۰۴. البته تلاش‌های دیگری هم از جانب علمای غربی به خصوص روان‌شناسان و روانکاوان صورت گرفته که بر تمرکز به امور دنیوی و فراموشی مرگ یا پذیرش مرگ به عنوان یک واقعیت زیبا در انتهای زندگی (پایان رنج‌های بیماران و پیران و پس از یک زندگی پر از نشاط و لذت و کامرانی) تکیه و تأکید دارد و موازی یا به عبارتی مکمل اندیشه تراژیک است.

سعادت و حتی تعریف دقیق آن در آثارشان کاملاً بارز و مشهود است. نه هگلی‌ها، نه اگزیستانسیالیست‌ها، نه سوسیالیست‌ها و مارکسیست‌ها (منادیان فنای فرد در جامعه) و نه سایر نحله‌های فکری و هنری غرب (هنر و ادبیات در غرب به کمک دانش و فلسفه آمده بود تا به انسان و محیط و فعالیتش معنی دهد) نتوانستند انسان غربی را از فضای تیره «عصر اضطراب» خارج کنند^۱ و خلاصه اینکه تلاش همه آنها به «سرگرم کردن» انسان غربی و «ایجاد غفلت» (یا تغافل؟) از مرگ و معنای زندگی در او بود تا بر ترس و اضطراب و ناامیدی غلبه و با شادابی و کامیابی زندگی کند! پس در این دوره، مغفول عنه بشر غربی نه خدا و آخرت و تعالیم و حیانی، بلکه ماهیت ناپایدار انسان و مرگ جسمانی و فقدان غایت معنوی و ناکامی در مسئولیت ساختن خویشتن (به عنوان یک انسان) بود. یعنی حتی نوع غفلت هم در غرب هیبوط و تنزل کرده است!

تصور نشود که مقصود نگارنده از سرگرمی، فقط انواع بازی‌ها و قمارها و شهوترانی یا ورزش‌ها و امثال آن است! بلکه قدرت‌طلبی (بازیگری سیاسی)، جاه‌طلبی، انقلابی‌گری حرفه‌ای بی‌غایت، باستان‌گرایی، تاریخ‌گرایی، ملی‌گرایی، حزب‌گرایی و رقابت سیاسی و حزبی، خشونت‌طلبی فردی یا گروهی یا فرقه‌ای یا ناسیونالیستی و نژادی و... همگی اشکالی از سرگرمی بوده و هستند که حاصل همه آنها غفلت است و این غفلت می‌تواند انسان را به مرحله‌ای برساند که خود را معبود هم‌نوعان قرار دهد^۲ یا خود و دیگران را (همانند بت‌های

۱. ر ک: - یان مکزی و دیگران، *مقدمه‌ای بر ایدئولوژی‌های سیاسی*، ترجمه م. قانده، تهران، مرکز، ۱۳۷۵
- جان پلامناتر، *شرح و نقدی بر فلسفه اجتماعی و سیاسی هگل*، ترجمه حسین بشیریه، تهران، نشر نی، ۱۳۶۷، ص ۷۱-۲۴۲.

۲. یکی از نمایندگان مجلس امریکا پس از حمله به افغانستان و عراق گفته بود که طرفداران امریکا، «مؤمن» و مخالفان امریکا، «کافر» هستند! پیشوایان امریکا نیز مانند فرعون خود را معبود انسان‌ها قرار داده‌اند!!
خداوند در آیه ۱۴۶ سوره اعراف می‌فرماید: «من آنان را که در زمین به ناحق و از روی کبر دعوی بزرگی کنند، از آیاتم روی‌گردان و معرض و منصرف می‌کنم که هر آیتی ببینند، به آن ایمان نیاورند و اگر راه رشد و هدایت

دست‌ساز قدیم انسان‌ها) به پرستش مصنوعات و فن‌آوری‌ها و علمی‌ها دارد که ساخته انسان غربی است.^۱

علاوه بر این، مجموعه تکاپوی سکولاریستی روشنفکران و گروه‌های متجدد غربی در چند قرن اخیر، جوامع غربی را به مرحله تزویر نظری و مقلوب نمودن همه مفاهیم معنوی و الهی از قبیل مفهوم خدا، دین، امر روحانی (در مقابل امر جسمانی)، سنت‌ها و راز و رمزها و غیره؛ و تعریفی وارونه و ساده و منحنی و بی‌خاصیت از همه آنها رسانده است^۲ و همین واقعیت راه را بر اقبال و رویکرد مثبت غربی‌ها و رجعت ایشان به دین به معنی صحیح آن و تکلیف دین و احساس حضور و نظارت خدا بر افکار، نیات، سخنان و رفتارهای انسان و بیم از محاکمه اخروی بسته است و در چنین وضعیتی، «ذکر» (یادآوری) و تنبیه (هوشیاری) نسبت به امر معنوی تقریباً محال بود. در این میان، انقلاب اسلامی ایران به مثابه انفجار نور بود که به «بیداری فطری» و احیای معنویت و دین در غرب و شرق عالم و حتی موج بزرگی از اسلامگرایی در جوامع غربی انجامید.

یابند، آن را نمی‌پیمایند و به عکس اگر راه جهل و گمراهی یابند، آن را راه خود قرار می‌دهند، این به آن جهت است که آنها آیات ما را تکذیب کرده و از آن غافل بوده‌اند.»

۱. ر.ک: نیل پستمن، *تکنوپولی (تسلیم فرهنگ به تکنولوژی)*، ترجمه دکتر صادق طباطبایی، تهران، سروش، ۱۳۷۳.
۲. ر.ک: رنه گنون، *سیطره کمیت و علائم آخرالزمان*، ترجمه علی‌محمد کاردان، تهران، مرکز نشر دانشگاهی، ۱۳۶۱، ص ۸۷ - ۳۱۷. در کتاب *فلسفه هگل* آمده است:

«روح مطلق روحی است که به درک ذات مطلق تواناست و بدین سبب می‌توان گفت که کار روح مطلق، درک مطلق است. چون مطلق و خدا دو واژه مترادف‌اند، حوزه کنونی به طور کلی حوزه دین است و دین چیزی نیست جز شناخت خدا و درک ذات الهی و ابدی، درک مطلق به سه شیوه انجام می‌گیرد که سه مرحله روح مطلق بدین شرح از آنها پدید می‌آید: ۱. هنر، ۲. دین (به معنای اخص)، ۳. فلسفه... سه مرحله بالا را باید مراتب آزادی تدریجی روح از هرگونه حالت پایان‌پذیر دانست...»

(و. ت. ستیس، *فلسفه هگل*، ترجمه حمید عنایت، تهران، امیرکبیر، ۱۳۸۰، ج ۲، ص ۶۱۵).

۳. هبوط انسان غربی

در طی قرون جدید، تلقی جدیدی از انسان و دین ابتدا در غرب و سپس سایر نقاط جهان فراگیر شد. ابتدا به انسان به مثابه نوعی ماشین نگریسته شد و پس از پیدایش و شیوع نظریه تکامل انواع دترمینیستی داروین، انسان، حاصل سیر تکاملی حیوانات که بر محور تنازع بقا و انتخاب اصلح و جهش صورت گرفته، تلقی و بالاخره هرگونه هدف و برنامه ربوبی در آفرینش جهان و انسان انکار گردید و ایده آلیستی خوانده شد.^۱

در عرصه جامعه‌شناسی صاحب‌نام‌ترین اندیشمندان علوم اجتماعی غرب مانند ماکس وبر و امیل دورکیم و کارل مارکس ادعا کردند که ادیان و شریعت‌ها در واقع حاصل نیازها و خواسته‌ها و استنباط‌ها و مقتضیات زندگی جوامع مختلف انسانی است و در واقع انسان‌هایی که پیامبر خوانده می‌شوند، نوابغی روشن‌فکر بودند که مجموعه آرا و پیشنهادات خود را به عنوان دین و شریعت و کتاب آسمانی ارائه کردند و چون می‌خواستند پذیرفته شود، مدعی شدند که از نزد خدا آورده‌اند^۲ لذا متفکران قرون جدید و معاصر مانند هگل و کانت و نیچه ادعا

۱. ر ک: آ. ایوانویچ اپارین، *پیدایش و سیر تکاملی حیات*، ترجمه مصطفی مفیدی، تهران، روزبهان و جهان کتاب، ۱۳۵۸.

- پارین و فسکف، *پیدایش و انتشار حیات در عالم*، ترجمه نورالدین فرهیخته، تهران، معدل.

۲. ر ک: - یوآخیم واخ، *جامعه‌شناسی دین*، ترجمه جمشید آزادگان، تهران، سمت، ۱۳۸۰.

- تی. بی. باتومور، *جامعه‌شناسی*، ترجمه سید حسن منصور و سید حسن حسینی کلجاهی، تهران، کتاب‌های جیبی، ۱۳۵۷، ص ۲۷۰ - ۲۸۲.

- جرج ریترز، *نظریه جامعه‌شناسی در قرون جدید*، ترجمه محسن ثلاثی، تهران، علمی، ۱۳۷۴، ص ۲۱-۳۸.

- آنتونی گیدنز، *جامعه‌شناسی*، ترجمه منوچهر صبوری، تهران، نشر نی، ۱۳۸۱، ص ۴۹۶ - ۵۲۵.

- ریمن آرون، *مراحل اساسی اندیشه در جامعه‌شناسی*، ترجمه باقر پرهام، تهران، سازمان انتشارات و آموزش انقلاب اسلامی، ۱۳۷۴، ص ۳۷۳ - ۳۹۱ و ۵۷۱ - ۶۰۹.

- آگ برن و نیم کوف، *زمینه جامعه‌شناسی*، ترجمه آریان پور، تهران، گستره، ۱۳۸۰، ص ۳۸۵ - ۳۹۶.

کرده‌اند که مسیح(ع) و انجیل پدیده‌هایی تاریخی هستند.^۱

نتیجه چنین تصویری، انکار خدا و آخرت و تعالیم و حیانی است. به علاوه غالباً چنین تصور شد که روح انسان، کیفیات مغزی - و نه بخش مجرد و مستقل و باقی ماندنی از وجود انسان - اوست و به همین خاطر، الگوهای محدود کننده دینی (که مبنای عملکرد بسیاری از آنها ذکر - ضد غفلت - است) به مثابه اهرم‌های کنترل و سیطره جامعه و حکومت بر فرد تعریف شدند (این باور هگل که «روح» در مراحل مختلفی خود را به شکل مذاهب و ادیان می‌نماید، همین تعریف را می‌رساند). از این رو، متخصصان زیربط در صدد آزادسازی مغز به نفع بخش‌های لذت و عواطف برآمدند که شالوده بسیاری از نظریات روانشناسی و جامعه‌شناسی را تشکیل می‌دهد و البته با این دیدگاه نسبت به انسان، پیشرفت‌های فرهنگی و تمدنی بشر مبتنی بر تجربه، خلاقیت و اجتماعی شدن اوست و هیچ مبنای غیر انسانی (وحیانی) و غیر مادی (روحی) ندارد.^۲

به این ترتیب انسان غربی احساس کرد که خدا و آخرت و دین و شریعت ساخته وهم و

۱. ر ک: - مارتین بوپر، کسوف خداوند، ترجمه عباس کاشف و ابوتراب سهراب، تهران، فرزانه روز، ۱۳۸۰.

- کارل یاسپرس، نیچه و مسیحیت، ترجمه عزت الله فولادوند، تهران، سخن و شهاب، ۱۳۸۰.

- فریدریش ویلهلم نیچه، بحال، ترجمه عبدالعلی دستغیب، تهران، پرسش، ۱۳۷۶.

- هگل، استقرار شریعت در مذهب مسیح، ترجمه باقر پرهام، تهران، آگاه، ۱۳۶۹.

- کارل یاسپرس، مسیح، ترجمه احمد سمیعی، تهران، خوارزمی، ۱۳۷۳.

۲. ر ک: - کالین بلیک مور، ساخت و کار ذهن، ترجمه محمدرضا باطنی، تهران، فرهنگ معاصر، ۱۳۶۶.

- گرهارد وجین لسنکی، سیر جوامع بشری، ترجمه ناصر موفقیان، تهران، سازمان انتشارات و آموزش انقلاب اسلامی، ۱۳۶۹.

- آنتونی بارت، انسان، ترجمه محمدرضا باطنی و ماه‌طلعت نفرآبادی، تهران، نشر نو، ۱۳۶۶.

- گ. و. هگل، عقل در تاریخ، ترجمه حمید عنایت، تهران، مؤسسه انتشارات علمی دانشگاه صنعتی شریف (آریامهر سابق)، ۱۳۵۶، ص ۱۳۵ - ۱۴۶.

- ه. استیوارت نیون، آگاهی و جامعه، ترجمه عزت‌الله فولادوند، تهران، علمی و فرهنگی، ۱۳۷۳.

تخیل و تمایلات و تجربیات بشری است! خود را به منزله تنها موجود خردمند و دارای اراده و اختیار در جهان تصور کرد؛ اخلاق و دینداری را بندهایی بر اراده آزاد خویش یافت؛ کوشید تا به تنهایی مدیریت و بهره‌وری کائنات را به عهده گیرد و البته خود را از موهبت حمایت و حفاظت قادر متعال بی‌بهره دید! و البته به زمین (یا کراتی از جنس زمین) و ماده چسبید و این یعنی هبوط انسان غربی سکولار.

۴. چرخه زندگی انسان هبوط یافته سکولار غربی و شرقی

دریافتیم که سرگرمی‌ها به مثابه تکاپوی عملی و نظری انسان سرگشته و بی‌قرار غربی برای رهایی موقت از اضطراب و تبدیل ناآرامی به آرامشی ناپایدار و تکرار این تسکین‌های نسبی تا هنگام مرگ است. تمثیل زیبایی که می‌توان آورد، میمونی است که می‌خواست از رودخانه‌ای پر از تمساح بگذرد تا به درخت نارگیلی در ساحل آنسوی رود برسد. او برای آنکه هم طی طریق کند و هم خورده نشود، تمساح‌ها را فریفت که به صف بایستند تا شمرده شوند، سپس با گام نهادن بر آنها و شمارش ایشان قدم به قدم پیش رفت تا از رود رد شد!

جوامعی که بزرگان‌شان مدعی شده‌اند که «خدا مرده است!»، از معنویت خالی شده‌اند. نه با لذت یاد خدا و انس با او دلگرمند و نه عادت به انجام تکالیف شرعی سرگرمشان می‌کند و نه یاد مرگ و آخرت ایشان را از نافرمانی و گناه به وحشت می‌اندازد، به تدریج به خود واگذاشته و در دریایی از نعمت‌های حلال و حرام غرقه گشته‌اند. به این ترتیب چرخه حیاتی غفلت‌آمیز و مستکبران و خردکننده یافتند که در این سطور شرحی مختصر از آن می‌آید:

۱. ارزیابی مغرورانه و عظیم انسانی از خود^۲ و رسالت خویش و تحقیر جوامع و نژادهای

۱. سخنی معروف از نیچه، که بعضی از روشنفکرانهای جوامع اسلامی نیز آن را به واقع نشخوار می‌کنند!

۲. کتاب مردمی نه چون دیگران (اثر مایکل کامن، ترجمه احمد آزرمی، چاپ دانشگاه تهران در سال ۱۳۵۵) نمونه‌ای

از این دست درباره جامعه امریکاست.

دیگر به انضمام شناختی ابژکتیو (متصرفانه) از طبیعت؛

۲. تولید و ابداع الگوهای رفتار مبتنی بر توانایی‌های خود و قابلیت‌های تصرفی محیط انسانی و طبیعی؛

۳. تولید ابزارهای لازم برای کاربرد توانایی‌ها و تصرف در محیط انسانی و طبیعی و بهره‌وری از آن جهت فعالیت‌های التذاتی؛

۴. اشتغال به انواع سرگرمی‌ها و بازی‌ها (چه آنها که سرگرمی و بازی خوانده می‌شوند و چه آنها که بخشی از زندگی جدی روزمره محسوب می‌گردند)؛

۵. لذت و لذت و باز هم لذت! به قول نیل پستمن امریکایی: «زندگی در عیش، مردن در خوشی!»^۱ بسیاری از این لذت‌ها غیر طبیعی، نامشروع و غیر انسانی است.^۲

۶. غفلت مستمر چون ظلمتی غلیظ و جهلی مرکب (به قول مولوی:

تو بی‌خبری بی‌خبری کار تو نیست هر بی‌خبری را نرسد بی‌خبری).

۷. با هر دفعه ایجاد غفلت و استمرار آن، لذت‌های نوینی حاصل سرگرمی‌هایی جدید پدید می‌آیند که معمولا به بزرگسالان تعلق دارند:

الف) زینت و تجمل؛

ب) فخرفروشی به یکدیگر و به جوامع دیگر درباره دارایی‌های نرم‌افزاری و سخت‌افزاری سرگرم کننده و لذت‌بخش؛

ج) تکاثر و انباشت مالی منقول و غیر منقول که اجازه تصرف بیشتر در محیط انسانی و طبیعی و بهره‌وری فراوان‌تری را از آن می‌دهد.

۸. ارزیابی متکبرانه‌تر جدیدی از خود و محیط، که این سر آغاز چرخه‌ای جدید خواهد بود.

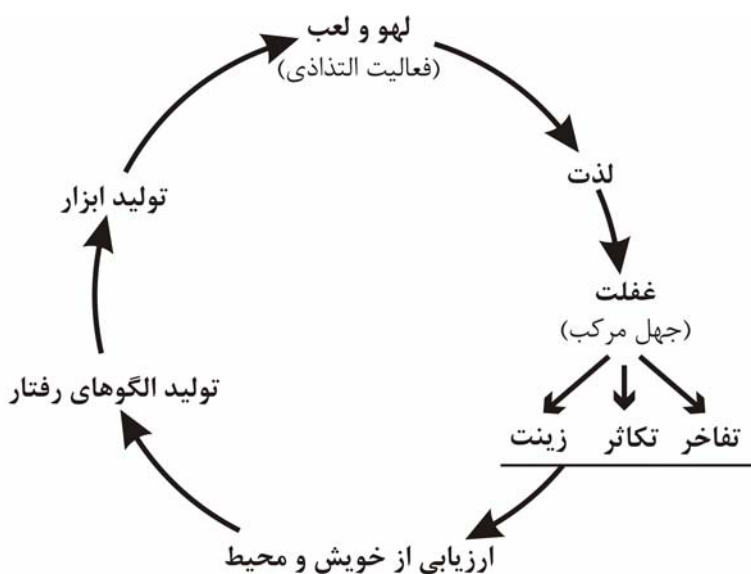
همین چرخه معیوب در زندگی جوامع شرقی سکولار (مانند ژاپن و کره جنوبی) هم به چشم

۱. نیل پستمن، زندگی در عیش و مردن در خوشی، ترجمه صادق طباطبایی، تهران، سروش، ۱۳۷۳.

۲. ر.ک: جلال رفیع، در بهشت شد، تهران، اطلاعات، ۱۳۷۳، ص ۲۳۵ - ۲۵۰ - ۴۰۲ - ۴۰۸.

می‌خورد، و اگر وضع این جوامع اندکی از جوامع غربی بهتر است، به دلیل توجه به سنت‌های پیش از تجدد و نیز عرفان شرقی است که البته این خود، باب‌های جدید التذاذ و غفلت را گشوده است که اینک مورد بحث ما نیست.

انقلاب اسلامی ایران و به خصوص جنگ تحمیلی علیه ایران، با موج نیرومند معنویت و تکلیف‌گرایی، خلل عظیمی در چرخه معیوب و استمرار آن پدید آورده است.



چرخه زندگی انسان هبوط یافته غربی (متهم به الحاد و لامذهبی)

۵. تحول در سرگرمی‌ها و غفلت‌ها در مدرنیته و پست مدرنیته

«مدرن» یعنی چیزهای نو پدید و جدید، و مدرنیته جریانی است که از قرن هفدهم تا کنون ابتدا در اروپا و آمریکا، سپس در سایر نقاط جهان فراگیر شده است و متضمن طرد دین و شریعت و جریان یافتن تحولات دائمی و ایجاد پدیده‌های مادی و معنوی و فنون و دانش‌های

روز افزون با دقت فراوان‌تر و افزایش اعتماد به نفس انسان‌ها و اتکا به عقل بشری و تأیید فزاینده صلاحیت آن در همه حوزه‌ها و اندیشه پیشرفت و ترقی و اعتلای مستمر بشر و تفکرهای سیال و متغیر و محصولاتی هر چه کارآمدتر و ارضا کننده‌تر است.^۱ ویژگی‌هایی از این قبیل در مقطعی از تاریخ جهان موجب اجماع نسبی همه جوامع بر برتری غربی‌ها و حتی بعضاً خدای‌گونگی آنها گردید.

وقتی که در قرن ۱۸ و ۱۹ انقلاب صنعتی و تحولات برخاسته از آن در زمینه‌های کشاورزی، صنعتی، اقتصادی و سیاسی رخ داد، جوامع بشری دچار تحولاتی بسیار عمیق شد. فرهنگ‌هایی که به تولید برای رفع نیاز و مصرف به اندازه نیاز (با ریاضت و صرفه‌جویی) شدیداً پایبند بودند، از طرفی با تولید انبوه محصولات مواجه شدند و از طرف دیگر پذیرفتند که نفس «مصرف» و ایجاد نیازهای ثانویه تجملی و رقابتی و رفع آن نیازها نشانه پیشرفته و مدرن بودن است. از این رو مدرنیته در جوامع صنعتی به تولید ثروت هر چه بیشتر و مصرف هر چه فراوان‌تر و قدرت فزاینده انجامید و در جوامع پیرامون فاقد علم و فن‌آوری به پذیرش روزافزون استعمار و پیدایش طبقه غرب‌گرایی ثروتمند و مصرفی و عامه منفعل فقیر آرزومند مصرف انجامید.^۲

پیدایش سوسیالیسم موجب نهادینه شدن رفاه عمومی و آموزش فراگیر و بهداشت همگانی شد. باید به همه اینها فرهنگ «آزادی‌خواهی» و «برابری طلبی» فراگیر در اروپا و امریکا^۳ و

۱. ر.ک: - خوسه ارتگا ای گاست، انسان و بحران، ترجمه احمد تدین، تهران، علمی و فرهنگی، ۱۳۷۶.

- مدرنیته و مدرنیسم، ترجمه و تدوین حسینعلی نوذری، تهران، نقش جهان، ۱۳۸۰.

- داریوش آشوری، ما و مدرنیته، تهران، صراط، ۱۳۷۶.

۲. ر.ک: - اریک هابز بام، صنعت و امپراطوری، ترجمه عبدالله کوثری، تهران، انتشارات ما، ۱۳۶۱.

۳. درباره آزادی و برابری ر.ک:

- هارولد جی لاسکی، سیر آزادی در اروپا، ترجمه رحمت‌الله مقدم مراغه‌ای، تهران، کتاب‌های جیبی،

برخی نقاط دیگر را اضافه کرد. تقریباً همه مردم این جوامع خواهان حداکثر کامروایی و لذت بودند و چون رادیو، تلویزیون، سینما و سایر ابزارهای پیشرفته صوتی و تصویری به رسانه‌های مکتوب سنتی (روزنامه‌ها، مجلات و کتاب‌ها) افزوده شدند، خاصیت کثرت‌گرایی (پلورالیستیک) جوامع مذکور را بیشتر و بیشتر کردند. روز به روز مذاهب، آیین‌ها، عقاید و آرا و الگوهای رفتار فراوان‌تر و نوتری پیدا شدند که همه باید دارای حقانیت و مشروعیت و اعتبار برابری تلقی شوند و راه برای تفرد (از فردیت جمعی تا فردیت محض) بازتر شد.

همان‌طور که گفته شد، در اروپای جدید مفهوم دین به حالت دین نازلی تغییر کرد و در واقع تفاوت مؤثری بین دینداری و بی‌دینی نماند. دین واقعی باید اولاً دارای اصول لا یتغیر و ثابت باشد، ثانیاً باید دارای سرشت جمعی و جنبه اجتماعی و در نتیجه دارای مناسک باشد، ثالثاً شامل نظام‌واره اخلاقی مطلق و متعالی و معطوف به آرمانی واضح و مشخص باشد.^۱ با مفهوم جدید (دین متحول!) جایی برای غفلت‌زدایی نمی‌ماند. چون یکی از آثار اصول عقاید دینی به خصوص اصل معاد و نیز مناسک دینی که در ساعات، روزها و ماه‌ها و سال‌ها به تناوب تکرار می‌شوند، انقطاع لذات و در نتیجه انقطاع غفلت است و وقتی که از زندگی حذف شوند، چیزی برای متوقف کردن غفلت و لذت مستمر نمی‌ماند. حتی کسانی که از لذت‌های

- موریس کرنستون، *تحلیلی نوین از آزادی*، ترجمه جلال‌الدین اعلم، تهران، امیر کبیر، ۱۳۵۹.

- آیزایا برلین، *چهار مقاله درباره آزادی*، ترجمه محمدعلی موحد، تهران، خوارزمی، ۱۳۶۸.

- ب. اف. اسکین، *فراسوی آزادی و منزلت*، ترجمه محمدعلی حمید رفیعی، تهران، تندیس و سکه، ۱۳۶۴.

- برتراند راسل، *آزادی و سازمان/ پژوهشی در بنیاد سوسیالیسم و لیبرالیسم*، ترجمه علی رامین، تهران، امیر کبیر، ۱۳۵۷.

- جون رابینسون، *آزادی و ضرورت (مقدمه‌ای بر مطالعه جامعه)*، ترجمه علی گلرین، تهران، کتاب‌های جیبی، ۱۳۵۸.

۱. ر. ک: رنه گنون، همان، ص ۲۵۵ - ۲۶۲. وی اعتقاد اکثر مردم را به آخرت لفظی، مجرد و غیر مؤثر می‌داند و تصریح می‌کند که «اگر ما به بقای نفس پس از مرگ کاملاً مطمئن بودیم، دیگر نمی‌توانستیم به مطلب دیگری فکر کنیم» (همان، ص ۲۶۲).

شهوانی مرفهان محروم‌اند، به لذت خشونت (حتی لذت کشتن) روی خواهند آورد. گاهی هم نیروهای فکری و اقتصادی و سیاسی جامعه، آن را به سوی قربانی کردن آزادی خویش برای قدرتی متمرکز که مظهر خشونت و تکبر خواهد بود پیش می‌رانند و در چنین جامعه‌ای لذتبخش‌ترین و غافل‌کننده‌ترین چیز، خودپرستی و خشونت علیه دیگران است.^۱

مدرنیته نه تنها تمامی این طرز فکرها و تمایلات را (به عنوان نرم افزار) ترویج نمود و آن را عین ترقی و پیشرفت و مدنیت نمایاند بلکه همه ابزارهای تأیید کننده و مروج و تقویت کننده (شامل همه انواع رسانه) و تحقق بخشنده به آن را نیز مهیا ساخت. پیشرفته‌ترین وسایل ارضا کننده انواع شهوات و نیز مدرن‌ترین و پیچیده‌ترین ابزار شکنجه هموعان، سریع‌ترین و دقیق‌ترین آلات قتاله، لطیف‌ترین و دلچسب‌ترین امکانات مربوط به پست‌ترین غرایز انسانی، سرگرم کننده‌ترین فیلم‌ها و نیز بازی‌های رایانه‌ای، اثرگذارترین موسیقی‌ها و هنرها و داستان‌های مکتوب (رمان و قصه و غیره) و خلاصه همه امکانات سخت‌افزاری لذت را در عالی‌ترین شکلی که برای انسان هم‌عصر ما ممکن بود، در اختیار جوامع مدرن گذاشت. در این جوامع نه تنها جزایر و بنادری به فحشا اختصاص یافت، بلکه شهرهای بزرگ و مهم آن به لانه‌ها و شبکه‌های پیچیده‌ای از تهوع‌آورترین و پولسازترین انواع فسادهای لذتبخش تجهیز شد. قاچاق انسان‌ها از سراسر جهان به سوی جوامع مدرن جریان یافت و بردگان جنسی

بی‌تردید آنچه در جهان امروز می‌توان عبارت «بیداری اسلامی» را بر آن اطلاق نمود، قطعاً ناشی از نهضت احیاگرانه امام خمینی (قدس سره) است.

۱. در آلمان نازی چنین اتفاقی افتاد. ر.ک: اریک فروم، گریز از آزادی، ترجمه داود حسینی، تهران، گلشانی و ارسطو، ۱۳۶۳.

مذکر و مونث و کودک و جوان را در اختیار انسان سکولار غربی قرار داد تا هر چه بیشتر در لجن متعفن نفس خویش غوطه‌ور شود و لحظه‌ای فرصت برای تفکر و تذکر و تنبّه و رهایی از غفلت نداشته باشد. به علاوه آنها چه به عنوان سرباز و تفنگدار و چه در قالب هیأت‌های تبشیری مسیحی و چه به صورت گروه‌های حافظ صلح و سایر عناوین به جوامع پیرامون رفتند، سکس (فحشا) و خشونت را ترویج و خود را از منابع محلی آن دو ارضا کردند. گواه صدق ما اوکیناوی ژاپن و فیلیپین و افغانستان و عراق و لیبیا و سایر مناطق استقرار امریکایی‌ها و اروپایی‌هاست.

پس مدرنیته از طرفی در ارزیابی انسان‌های غربی از خود و محیط (پیرامون انسانی و طبیعی، و از جهتی هم در تولید آرا و تمایلات و الگوهای رفتار التذانی) و از طرف دیگر در آفرینش پیشرفته‌ترین و متنوع‌ترین ابزارهای لهو و لعب و التذان، مهم‌ترین و اصلی‌ترین و تأثیرگذارترین خدمات را به گرمی و غفلت جوامع متجدد و گروه‌های متجدد سایر جوامع نموده است و بر اثر آن، سرگرمی‌ها بسیار متنوع و متحول و غفلت بسیار شدیدتر و غلیظ‌تر شد و انسان‌های مبتلا به آن هم دائماً از خدا دورتر و به فردیت محض و خودمحوری شیطانی صرف گرفتارتر گردیدند. به این ترتیب مدرنیته به شکاف‌های التیام‌ناپذیری بین شاخه‌های معرفت و اخلاق (نسبی یا بی‌اخلاقی) و سیاست مبتلا گردید.

در چنین وضعیتی، مردم هوشمند و نیروی خلاقه جوامع پیشرفته که از تمام فعالیت‌های التذانی و پیشرفت‌های مذکور طرفی نیستند و ارضا نشدند یا از شدت ارضای نفسانی و رفاه و بی‌دردی، دچار بی‌زاری از لذت یا خواهان تنوع بیشتر در بهره‌وری و تعیش و التذان گردیدند، موجب تحولی جدید در این جوامع شدند که اصطلاحاً «پست مدرنیته» (فرا تجدد یا پسامدرن) خوانده می‌شود.

لذا در حالی که جوامع پیشرفته و سایر جوامع، هنوز کاملاً از مواهب و معایب مدرنیته برخوردار و بهره‌ورند، مدرنیته در جوامع غربی پروژه‌ای پایان یافته یا ناتمام و شکست خورده یا مبتلا به بحرانی حل‌ناشدنی (به تصور یورگن هابرماس) تلقی گردیده است و پست

مدرنیته در حالی که خود پدیده‌ای مدرن شمرده می‌شود وضعیت‌ی است که بر اثر مدرنیته عارض جوامع مدرن گردیده است و نمی‌توان برای آن یک مقطع تاریخی و جغرافیایی ویژه‌ای در نظر گرفت (مثلاً نمی‌توان گفت که فلان جامعه در فلان جا در زمان خاصی از مرحله مدرن به مرحله پست مدرن وارد شد). ما با صرف نظر از بحث‌ها و گفتگوهایی که در این باره در جریان است^۱، فقط به ویژگی‌های پست مدرن توجه می‌کنیم تا درک نماییم که آیا پست مدرنیته موجب بیداری و هوشیاری جوامع مدرن از خواب غفلت چند قرنی خواهد شد یا این جوامع را در سرگرمی‌ها و لذت‌هایی نوتر و غفلتی عمیق‌تر فرو خواهد برد؟

به نظر نگارنده، واضح‌ترین روایت و تعریف از پست مدرنیته را می‌توان در کتب الوین تافلر امریکایی دید. به نظر وی در تمدن جدیدی که او نامش را تمدن موج سوم نهاده است، صنعت‌گرایی مدرنیته جای خود را به فردگرایی و هوشمندی فرامردن و اهمیت برتر ثروت و قدرت جای خود را به برتری اطلاعات می‌دهد. به باور وی، به طور کلی بشر دارای سه ابر تمدن بوده و هست: موج اول کشاورزی، موج دوم صنعتی و موج سوم که او آن را به صورت مجمع الجزایری در جهان و عمدتاً در امریکا و ژاپن اروپای غربی می‌بیند و آن را ابر تمدن فرا صنعتی یا اطلاعاتی می‌داند و این در واقع همان پست مدرنیته است.

آنچه در نوشته‌های تافلر به چشم می‌خورد، تأکید هر چه بیشتر بر فردیت است به نحوی که

۱. در این زمینه رک:

- پست مدرنیته و پست مدرنیسم (تعاریف - نظریه‌ها و کاربردها)، ترجمه و تدوین حسینعلی نوزری،

تهران، نقش جهان، ۱۳۸۰.

- آشوری و دیگران، سنت - مدرنیته - پست مدرن، دفتر نخست، تهران، صراط، ۱۳۷۵.

درباره آثار ادبی پست مدرن رک:

- حمیدرضا فردوسی، پست مدرنیسم و نشانه‌شناسی در ادبیات داستانی، مشهد، سیماوش، ۱۳۷۶.

و درباره نظریات هابرماس رک:

- رابرت هولاب، یورگن هابرماس/ نقد در حوزه عمومی، ترجمه حسین بشیریه، تهران، نشر نی، ۱۳۷۵.

ص ۱۸۱ - ۲۱۵.

به فردیت محض میل می‌کند. مثلاً به نظر وی کارگر موج سوم، کارگری متخصص، خلاق و مستقل خواهد بود، به نحوی که بتواند در کالاهای تولیدی تغییرات ابتکاری خود را بدهد. برنامه‌گذاری شرکت‌های موج سومی نه دیوان‌سالارانه و هرمی، بلکه باز و گسترده و غیر مستبدانه و نامتمرکز خواهد بود. بسیاری از مردم به جای کار در کارخانه‌ها و شرکت‌ها، در منزل می‌مانند و از طریق اینترنت کار می‌کنند. دانش‌آموزان در خانه و هر یک به نحو دلخواه خود تحصیل خواهند کرد. سفارش ابتکاری کالای دلخواه با ویژگی‌های دلخواه هر شخص توسط اینترنت از درون خانه‌ها به شرکت‌ها سفارش داده می‌شود و در منزل تحویل گرفته خواهد شد. صنایع بزرگ مبتنی بر قدرت خشن و انبوه سرمایه، جای خود را به صنایع کوچک هوشمند و کارآمد و انعطاف‌پذیر خواهند داد. شکل خانواده‌ها بسیار متنوع و متغیر خواهد شد. یک مرد و یک زن، دو مرد، دو زن، چند مرد و یک زن، چند زن و یک مرد، چند مرد و چند زن و...! تنوع هر یک از محصولات ممکن است به تعداد متقاضیان (ده‌ها یا صدها میلیون) باشد و تولید انبوه استاندارد منسوخ می‌شود. بر وسایل سمعی و بصری (صوتی و تصویری) فوق‌العاده پیشرفته، اطلاعات‌بر و انعطاف‌پذیر و کارآمد تأکیدی اساسی خواهد شد. رأی دادن و مشارکت سیاسی مستقیماً و از طریق اینترنت صورت می‌گیرد. ابزارهای خشونت و کشتار به شکلی بسیار هوشمند و دقیق و کارآمد و متنوع ساخته و استفاده می‌شود به گونه‌ای که کمترین خطا و ضایعات جانبی (غیر هدف) را داشته باشد. سازمان‌های ماتریسی و انعطاف‌پذیر و مبتنی بر هوشمندی خلاقانه جای سازمان‌های هرمی و یکپارچه و دیوان‌سالار انعطاف‌ناپذیر را می‌گیرند. انتقال ایده‌ها و اطلاعات هر چه شتابنده‌تر و سرعت تغییر و تطبیق هر چه بیشتر خواهد شد و تصمیم‌های در جریان پروسه (در مقابل تصمیم‌گیری راکد مقطعی) و انجام به موقع کار و رقابت مبتنی بر زمان و مهندسی هم‌زمان (به جای مهندسی کند گام به گام) مبنای کارهای اقتصادی خواهد شد.

مرزهای ملی نرم و انعطاف‌پذیر و قدرت تأثیرگذاری فرد بر جوامع و دولت‌ها به اشکال مختلف (از جمله تروریسم) بسیار زیاد خواهد شد. انسجام سیستم‌ها پیشرفته‌تر و مدیریت‌ها

عالمانه‌تر و زیرساخت‌های اطلاعاتی ماهواره‌ای بسیار منسجم و یکپارچه خواهد بود. به دلیل انبوه‌زدایی از جامعه، سازمان‌ها و گروه‌های موج سوم افقی خواهند بود (بر اساس فردیت) نه عمودی. خرده‌کشی‌ها و سبک‌های زندگی فراوان و اصل بر بیش‌گزینی و تکثر و تنوع و تحول و تحرک خواهد بود. خانواده‌ها گسسته شده و خانواده سیال به جای خانواده سنتی خواهد نشست! رسانه‌ها غیر توده‌ای و تولیدشان دلخواه خواهد شد.

شرکت‌های چند منظوره با نخبگان اطلاعاتی بیشتر و نیروی کار غیر خلاق کمتر پدیدار می‌شوند. اعتماد به نفس فرد بیشتر می‌شود. هم‌رأیی عمومی و الگوهای رفتار استاندارد جای خود را به فردمحوری مفرط خواهد داد. قدرت و آزادی و تأثیرگذاری و کامیابی فرد به نحو بی‌سابقه‌ای افزایش خواهد یافت و ارضای خواسته‌ها و شهوات و انواع لذت‌ها به کامل‌ترین وجه صورت خواهد گرفت.^۱

با توصیفی که در آثار فلسفی، هنری و ادبی به شکلی پیچیده و دیرپاب و در آثار تافلر با گزارشی روشن و ساده از وضعیت‌های پست مدرن شده است، می‌توان پست مدرنیته را شالوده‌شکنی در همه عرصه‌های زندگی دانست. طرفداران پست مدرن به وضعیت‌های منحصر به فرد گرایش دارند و از الگوهای عمومی و استانداردهای انبوه‌گرا و قاعده‌های کلی و آثار همه پسند و تکراری و مکتب‌های فراگیر گریزانند. به همین جهت در معماری پست مدرن،

۱. ر. ک: الوین تافلر، شوک آینده، ترجمه حشمت‌الله کامرانی، تهران، سیمرغ، ۱۳۷۴.

- آلوین تافلر، موج سوم، ترجمه شهین‌دخت خوارزمی، تهران، نشر نو، ۱۳۶۳.

- آلوین تافلر، ورق‌های آینده، ترجمه دکتر عبدالحسین نیک گهر، تهران، به‌نشر، ۱۳۶۴.

- آلوین تافلر، جابه‌جایی در قدرت (دانایی و ثروت و خشونت در آستانه قرن بیست و یکم)، ترجمه شهین‌دخت خوارزمی، تهران، سیمرغ، ۱۳۷۴.

- آلوین تافلر و هایدی تافلر، جنگ و ضد جنگ (بقا در آستانه قرن بیست و یکم)، ترجمه شهین‌دخت خوارزمی، تهران، سیمرغ، ۱۳۷۵.

- آلوین تافلر و هایدی تافلر، به سوی تمدن جدید (سیاست در موج سوم)، ترجمه محمدرضا جعفری،

تهران، سیمرغ، ۱۳۷۴.

قرینه‌سازی وجود ندارد و ابتکار و خلاقیت به وضوح (هر چند در بسیاری موارد مضحک) به چشم می‌خورد. در هنر پست مدرن نباید در صدد قرار دادن آثار در طبقه‌بندی مکاتب هنری بود. در ادبیات پست مدرن آثاری منحصر به فرد دیده می‌شود که شامل طیفی از کثیف‌ترین و مستهجن‌ترین نوشته‌ها تا آثاری معنویت‌گرا هستند. سرگرمی‌ها و فعالیت‌های التذانی پست مدرن هم برای هر فردی منحصر به فرد و کاملاً باب طبع و مطابق خواست اوست.

بنابراین پست مدرنیته - علی‌رغم خوش‌بینی برخی از اهل نظر- نه تنها دریچه‌ای به سوی دین‌گرایی و دینی شدن مجدد در جوامع مدرن غربی باز نمی‌کند، بلکه وضعیتی است که عوامل دخیل در آن به ارضای تمایلات هر فرد به شکلی منحصر به فرد و در نهایت دقت و سرعت و خلاقیت و هوشمندی می‌پردازند و در نتیجه تنوع و فراوانی الگوها و روش‌ها و ابزارهای ارضای نفس، بیشترین لذت‌ها برای فرد فراهم می‌شود و پر واضح است که به دنبال آن، شدیدترین غفلت‌ها نیز به او دست خواهد داد.

علاوه بر این چنان فخر و غرور و نخوتی به جوامع پست مدرن دست می‌دهد که در عین تحول مستمر خویش، از دیگران می‌خواهند که در مرحله موج اول (کشاورزی) بمانند و محیط زیست را حفظ کنند، چنان‌که تافلر همین پیشنهاد را داده است و این، یعنی بهره‌برداری از منابع جهان برای ارضای تمایلات جوامع پست مدرن!

۶. پیشینه تمدنی لهو و لعب و غفلت در جوامع مدرن

از قرن پانزدهم میلادی، جوامع راکد و جاهل و مستأصل مسیحی اروپا متوجه فلسفه، هنر، ادبیات و معماری یونان و روم باستان (ما قبل مسیح) گردیدند و در جریانی که به نام «رنسانس» (نوزایش) معروف است، به احیای آن و کنار گذاردن تدریجی الگوهای زندگی و رفتار مسیحی پرداختند. در طول مدت چند قرن که استعمار اروپایی به غارت فرهنگ و تمدن و ثروت و اندیشه و غرور ملل آسیایی، آفریقایی و امریکایی مشغول بود، فرهنگ‌های مشرک غیر

اروپایی باستانی را شناسایی نمودند و به این ترتیب به بازآفرینی هنرها و معماری و نیز بازی‌های دوره شرک یونانی، رومی، هندی، چینی، آفریقایی و امریکایی پرداختند.^۱ آنچه امروزه به عنوان بازی‌های جام جهانی و المپیک است، عمدتاً میراثی از آن زمان‌هاست. بعضی از بازی‌ها یونانی، بعضی چینی و هندی، بعضی امریکایی و بعضی هم آفریقایی هستند و همگی در قالب المپیک ریخته شده‌اند که الگوبرداری شده از مراسم یونان باستان و نیز استادیوم‌های روم باستان است.

هنر برای هنر و معماری برای تفاخر و زینت و همگی برای سرگرمی و لذت بردن، ریشه در ادیان ندارد بلکه ریشه همه آنها به عصر پرستش‌بت‌ها و خدایان متعدد و اسطوره‌های مربوط به آنها بر می‌گردد که برای ما عنوان جاهلیت را تداعی می‌کند و پیداست که علاوه بر دانش‌ها و تجربه‌های مثبت و مفید باستانی، چرخه معیوب «سرگرمی، لذت، غفلت، نخوت و بازآفرینی ابزار لذت» ویژگی طبیعی رنسانس است.

بر خواننده محترم پوشیده نیست که هر ورزش و سرگرمی (به معنای خاص آن، یعنی چیزی که به عنوان سرگرمی و بازی صورت می‌گیرد) فرهنگ و مفاهیم و مقتضیات خاص خود را دارد. مثلاً در فوتبال سرعت، تقسیم کار، تنوع کار، تحرک فوق‌العاده و... موجب پدیده‌ای جهانی به عنوان تب فوتبال می‌گردد. در کشتی و وزنه‌برداری ویژگی فردمحوری و قهرمانی به چشم می‌آید. در ورزش‌های رزمی خوی دفاعی و جنگی و چالاکي و هوشیاری نمایان است و... در پیرامون هر یک صدها هزار برد و باخت و ده‌ها میلیون ابراز احساسات شکل می‌گیرد. قواعد و امکانات هر یک متفاوت است. گروه‌های مافیایی در زمینه هر یک از آنها پیدا می‌شوند. خرید و فروش بازیکنان رایج است و قیمت هر بازیکن در هر رشته‌ای متفاوت است. در لوای مسابقات و بازی‌های جهانی سرکوب‌گری‌ها، کشتارها، جنایات و رسوایی‌های

بین‌المللی و تروریسم دولتی (به خصوص اسرائیل علیه فلسطینی‌ها) به شدت فعال می‌شود و

پوشیده می‌ماند. رسانه‌های گروهی فوق‌العاده فعال و پر رونق می‌شوند. مطالعه و دانش پژوهی و تولید اقتصادی کاهش می‌یابد. مقادیر زیادی تنقلات مصرف می‌شود و بر سلامتی مردم جهان اثر سوء می‌گذارد و... به علاوه ورزش‌های مذکور، گذشته از جنبه سرگرمی و بازی، به حرفه‌هایی پر سود و تجارتي پر درآمد و صنعتی پر طرفدار مبدل شده‌اند.

آیا در همه اینها نشانی از معنویت، عبودیت، انسانیت، حریت، عدالت‌پروری و امثال آن می‌بینید یا همه چیز تعطیل می‌شود تا حصول نتیجه جام جهانی؟! آیا هزینه این غفلت یا تغافل قابل برآورد یا جبران هست؟ واقعیت این است که تمام اینها بخشی از تمدن باستانی و نوین غرب است تا زندگی بیشتر قابل تحمل گردد و جوامع اسلامی که دچار فقر معنویت و فقد عبودیت نیستند، از چنین سرگرمی‌هایی طرفی نمی‌بندند جز عقب‌ماندگی بیشتر و فقر شدیدتر و

از جمله نشانگان بازیابی تمدن اسلامی در ایران عبارت‌اند از: احیای عملی «اتحاد اسلامی»؛ محورسازی عملی اندیشه «توحید و حاکمیت ولایی»؛ اهتمام عمومی نظام‌های اجتماعی و مدیران به امور مسلمین؛ احیای امر به معروف و نهی از منکر و نصیحت و خیرخواهی؛ همراهی و اختلاط و امتزاج دین و معنویت و اخلاق با نظام‌های اجتماعی؛ احیای عملی و مؤثر تعابیری چون «بی‌یت‌المال مسلمین»، «قرض‌الحسنه»، «ارتش اسلامی»، «مرزداران»، «دارالاسلام و دارالحرب»، «جهاد و دفاع مقدس»، «تصرف فقیه در انفال»، «عدالت اسلامی»، «آماده‌سازی قوا برای بازدارندگی» و...؛ احیای ادبیات و هنر اسلامی و امثال آن.

بهردهی فراوان‌تر به غرب و توسعه نیافتگی نمایان‌تر در بخش‌های کشاورزی، صنعت و خدمات!

۷. سکولاریسم و غفلت‌زایی

«سکولاریسم»^۱ یعنی دنیوی‌گری و «سکولاریزاسیون» یعنی دنیوی شدن؛ و مراد از آن، حذف جنبه غیر دنیوی و غیر مادی از پدیده‌هاست.^۲

در تعریفی واضح‌تر باید گفت سکولاریسم یعنی انکار جنبه مقدس اشیا، مکان‌ها، زمان‌ها، اشخاص و متون، و هم‌عرض و هم‌وزن کردن آنها با هم‌نوعان خودشان و انکار هر نوع تجلی قدسی و کیهانی نسبت به بخشی از طبیعت که موجب قدرت و پویایی و اثربخشی ماوراء طبیعی و احیاناً هوش و دانش و حکمت آسمانی شیء مقدس می‌شود و پافشاری بر اینکه عقیده سوگرانه (باورمند به چیزهایی مقدس و متفاوت از چیزهای مشابه خود) باطل و همسان‌انگاری و تقدس‌زدایی حق است و به همین جهت انسان سکولار در واقع انسان لامذهب است.^۳

فضا و زمان مقدس، فضا (مکان) و زمانی است که به محض ورود به آنها، انقطاع از مکان و زمان دنیوی پیرامونش حاصل شده و نوعی بازگشت اسطوره یا انتقال به زمانی دور و نامعین و یا ورود به فضایی مقدس و فاقد پیوستگی جغرافیایی و دارای پیوند تاریخی صورت می‌گیرد^۴ و نوشتار (متن) مقدس، نوشتاری با منشأ آسمانی و دارای صفاتی چون اثر و قدرت

۱. شامل سکولاریسم طبیعی و سکولاریسم اجتماعی (کاهش نفوذ دین در جامعه).

۲. ر.ک: پروفیسور دکتر سید محمد نقیب العطاس، *اسلام و دنیوی‌گری (سکولاریسم)*، ترجمه احمد آرام، تهران، دانشگاه تهران، ۱۳۷۴.

۳. ر.ک: میرچا الیاده، *مقدس و نامقدس*، ترجمه نصرالله زنگویی، تهران، سروش، ۱۳۷۵ و: میرچا الیاده، *اسطوره - رویا - راز*، ترجمه رویا منجم، تهران، علم، ۱۳۸۲، ص ۱۲۵ - ۱۵۸.

۴. ر.ک: میرچا الیاده، *رساله در تاریخ ادیان*، ترجمه جلال ستاری، تهران، سروش، ۱۳۷۲، ص ۳۴۳ - ۳۸۱.

ماوراء طبیعی، اقتدار و مرجعیت و روحانیت، به هم پیوستگی و یگانگی درونی (هر چند کتاب‌هایی متعدد در طول زمانی طولانی پدید آمده باشند مثل کتاب عهد عتیق و جدید) و الهام و جاودانگی (قدمت) و گسترش یافتگی و محتوایی قانونی (شریعت)^۱. انسان غربی غالباً سکولار است و فرد سکولار، به هیچ امر مقدسی اعتقاد ندارد که او را از وضع موجود منقطع کند و به اندیشه معنوی فرو برد.

وقتی ما از معنویت سخن می‌گوییم، مراد گونه‌ای از عبودیت است. در غرب آموزه‌هایی چون آزادی و برابری و عدالت و صلح و عواطف، امور معنوی تلقی می‌شوند. هم‌عرض‌انگاری همه زمان‌ها، مکان‌ها، اشیا، اشخاص و... می‌تواند دلیل خوبی برای بی‌تکلیفی و سرگرمی لذتبخش یا معنابخش و انقطاع مصنوعی از واقعیات تلخ باشد.

۸. حکمت عملی جدید، علت موجد و مبقیه سرگرمی‌ها و غفلت در جوامع

متجدد

به کار بردن اصطلاحات طبقه‌بندی ارسطویی و باستانی علوم برای واقعیات دنیای نو، چندان منطقی و زیبا نیست. اما برای اینکه دیدگاه واضح‌تر و متمرکزتری نسبت به جوامع پیشرفته داشته باشیم و تمایزی بین این بحث - که عمدتاً ناظر به نظام‌های اصلی اجتماعی غرب و طبعاً به گرایش‌ها و عملکردهای مدیران و کارگزاران آن نظام‌هاست - با بحث‌های بیشتر معرفتی و ذهنی پیش‌گفته مربوط به جوامع غربی ایجاد کنیم، به عاریت از طبقه‌بندی علمی قدیم (در مجموعه علوم عقلی) استفاده می‌کنیم. همچنین شاید در خواننده انگیزه یا سؤالی برای مقایسه اصول اندیشه و عمل قدیم و جدید پدید آید.

در قدیم دانش‌های عقلی را به دو بخش نظری و عملی تقسیم می‌کردند و فلاسفه اسلامی به

۱. ر.ک: میرچا الیاده، دین پژوهی، ترجمه بهاء‌الدین خرمشاهی، تهران، پژوهشگاه علوم انسانی، ۱۳۷۹، ج ۲، ص ۳۰۹ -

دانش‌های عقلی عملی، «حکمت عملی» می‌گفتند و برای راهنمایی فرمانروایان به روش درست زندگی و حکمرانی، بر همان اساس، کتبی چون اخلاق ناصری (اثر مرحوم خواجه نصیرالدین طوسی) پدید می‌آوردند.

الف) حکمت خلقی یا اخلاق

در غالب جوامع بشری - تا وقتی که گرفتار عوارض مدرنیته نشده بودند - اصول اخلاقی لاینغیر و مطلق و محکمی طرح و ترویج می‌شدند که کسی در صحت همه جایی و همه وقتی آنها تردید نداشت. مثل راستگویی و امانتداری و جوانمردی و سخاوت و شجاعت و پاکدامنی و... که فضایل اخلاقی یا مکارم اخلاق خوانده شدند و چنان مهم بودند که پیامبر آخرالزمان که آخر پیامبران و افضل آنان بود، علت بعثت خویش را اتمام مکارم اخلاق خواندند (به گونه‌ای که دیگر هیچ نقصان و کاستی در خوی‌های انسانی نباشد) و اتفاقاً خلق و خوی عظیم خود او بیشترین اثر را در اشاعه دین اسلام داشت.

اما در جوامع مدرن که تعریف دین و خدا و نیز الگوهای زندگی و غایت‌مندی یا بی‌غایتی انسان و رابطه‌اش با خدا و طبیعت و هم‌نوعان دچار تحولی ژرف و هبوطی حیرت‌آور شد، «اخلاق» نیز از حوزه دین خارج گردید و خصوصیت اجتماعی خود را از دست داد و از اریکه اطلاق و عموم و جاودانگی فرود آمد و خاکسترنشین نسبیت گردید و مهر اعتبار احراز مسئولیت‌های اجتماعی از کفش ربوده شد.

نیچه که در شمار اندیشه‌ورزان اثرگذار غربی است، اذعان می‌کند که بدون ایمان به خدا، اخلاق می‌میرد و وجود ندارد:

گویی اخلاق می‌توانست بدون وجود پروردگاری که آنها را تأیید رسمی کند، به حیات خود ادامه دهد! اگر قرار باشد که ایمان به اخلاق ابقا شود، وجود فراسو، مطلقاً ضروری

است.^۱

وی ادعا می‌کند که:

تمامی فضایل، شرایطی فیزیولوژیک هستند؛ به ویژه کارکردهای اصلی ارگانیک که ضروری و خوب پنداشته می‌شوند. تمامی فضایل، به واقع احساسات تند و سوزان و حالات ارتقا یافته‌اند. دلسوزی و عشق به همنوع به مثابه رشد انگیزش جنسی،^۲ دادگری به مثابه رشد انگیزش انتقام‌گیری، فضیلت به مثابه لذت از مقاومت... من اخلاق را دستگاه ارزیابی‌هایی درک می‌کنم که تا اندازه‌ای با شرایط زندگی موجود زنده همساز است. در گذشته درباره هر اخلاقی می‌گفتند: آن را از روی میوه‌هایشان می‌توان شناخت. من درباره هر اخلاقی می‌گویم: میوه‌ای است که به یاری آن، خاکی را که در آن روئیده باز می‌شناسم.^۳

پیش‌نهاده اصلی من: هیچ پدیده اخلاقی وجود ندارد، تنها تعبیر اخلاقی این پدیده‌ها وجود دارند...^۴

نیچه اخلاقیات را به مثابه اثر بی‌اخلاقی می‌داند و اخلاق را همواره با خود در ستیز و برای زندگی (لذت از زندگی و قدردانی از آن و شناخت و رشد آن) زیانبار و در جستجوی برپایی عالی‌ترین پدیده‌های ناساز با خویش می‌داند^۵ و ادعا می‌کند که نتیجه استیلای ارزش‌های اخلاقی، فساد و روانشناسی و به دنبالش مرگباری همه‌گیر است^۶ و با بر شمردن چندین فضیلت اخلاقی، مدعی می‌شود که این صفات یا به عنوان وسیله‌ای برای هدفی معین (غالباً

۱. نیچه، *خواست و اراده معطوف به قدرت*، ترجمه رویا منجم، تهران، مس، ۱۳۷۷، ص ۲۱۰ (یادداشت ۲۵۳).

۲. به نزدیکی این طرز فکر با آرای یهودی‌زاده لامذهب، زیگموند فروید - که در کنار مارکس، یکی از دو سازنده غرب جدید معرفی می‌شود - توجه و تأمل کنید.

۳. همان، ص ۲۱۱ (یادداشت‌های ۲۵۵ تا ۲۵۷).

۴. همان، ص ۲۱۲ (یادداشت ۲۵۸).

۵. همان، ص ۲۱۵ - ۲۱۶ (یادداشت ۲۶۶).

۶. همان، ص ۲۱۹ (یادداشت ۲۷۱).

در بیداری اسلامی ایرانیان، سه عامل نقش علت و محرک داشتند: ترویج اخلاق اسلامی (نظری و عملی) توسط عالم ربانی؛ بیان عقاید اسلامی و تعارض و برتری آن نسبت به باورهای رایج غیر دینی غربی و شرقی؛ بیان احکام شرعی توسط فقهای عامل و مستقل و اثبات مغایرت وضع موجود با آن احکام.

پلید)، یا به عنوان پیامدهای طبیعی عاطفه‌ای استیلاگرانه (مثل معنویت)، یا تجلی حالت بی‌قراری به عنوان شرط هستی و غیره پدیدار شده‌اند و با ستایش از انسان‌های مستقل و قدرتمند و درنده‌خو، بر این باور است که عامه مردم همانند گله گوسفندند که به خاطر دشمنی اخلاقی‌اش با سلسله مراتب (هرم قدرت) غریزه‌اش از برابر کننده (مسیح) طرفداری می‌کند و نسبت به افراد نیرومند، دشمن‌خو، بی‌انصاف، بی‌اعتدال، بی‌شرم، بی‌ملاحظه، گستاخ، بزدل، بدسگال،

ساختگی (متظاهر)، نابخشنده و حقه‌باز، حسود و کینه‌جوست.^۱

به گمان وی، اگر ما در درونمان فرمانی اخلاقی را در قالب نوع‌دوستی می‌شنویم، به گله تعلق داریم و اگر خلاف آن را احساس کنیم و چنین بیندیشیم که خطر و گمراهی، در اعمال بی‌غرضانه و غیر خودخواهانه نهفته است به گله تعلق نداریم و مستقیم.^۲

وی ناشکیبایی اخلاقی (هراس از غیر اخلاقی بودن خود) را تجلی ضعف در انسان می‌داند!^۳ داورهای نیچه درباره اخلاق، این‌چنین و فراوان است و البته می‌توان یکی از ریشه‌های چنین طرز فکری را - که طرفداران عملی و نظری بی‌شماری در جوامع مدرن دارد- همان طرز

۱. همان، ص ۲۲۸ (یادداشت ۲۸۴).

۲. همان، ص ۲۲۹ (یادداشت ۲۸۶).

۳. همان، ص ۲۹۰ (یادداشت ۳۸۵).

تلقى دانست که «علم، قدرت است»^۱ و نیچه هم می‌خواهد بگوید برترین مردم آنهاست که در پی قدرت یا در آرزوی آنند. بلکه او بیشتر اخلاق‌گرایان را نیز قدرت‌طلبانی می‌شمرد که بر انگیزه‌های خود رنگ اخلاقی زده‌اند. علاوه بر نیچه، پوزیتیویست‌ها که معتقد بودند موضوع هر دانشی باید ما به ازاء خارجی (یعنی وجودی محسوس در خارج از ذهن انسان) داشته باشد، چون ارزش‌های اخلاقی را فاقد وجود محسوس و قابل ادراک می‌دانستند (همانند روح و جاودانگی آن)، لذا آن را غیر واقعی و موهوم و لغو و بیهوده تلقی می‌نمودند. همچنین پراگماتیست‌ها (عملگرایان مثل شیلر، جان دیوئی و ویلیام جیمز) اندیشه‌ها و فضایل اخلاقی را ابزاری برای هر فرد می‌دانستند تا به وسیله آنها به اهداف و منافع شخصی خود برسند و فاقد اصالت برای اخلاق بوده‌اند. مارکسیست‌ها اصول اخلاقی را پدید آمده ابزار تولید و مناسبات طبقاتی و روبنای تحولات اقتصادی و فاقد اطلاق و عمومیت شمرده‌اند و خود را عهده‌دار تغییر و اصلاح طبیعت سیال بشر دانسته‌اند.^۲

لذت‌باوران گروه دیگری که طرفداران بسیاری هم یافتند. یعنی در مقابل تعریف قدیمی که اخلاق را متضمن و تأمین‌کننده سعادت (دنیوی و اخروی) می‌دانستند و سعادت‌باور بودند، لذت‌باوران معتقدند عملی اخلاقی و نیک است که آرزوی فرد را محقق کند و برای او لذت وصال باشد. غایت دانستن لذت (به هر معنای آن)، از انکار اخلاق خطرناک‌تر است و با ارتباطی که با نسبی‌گرایی اخلاقی دارد، می‌تواند بسیاری از امور غیر اخلاقی را اخلاقی بنمایاند.^۳

گذشته از کسانی که به خاستگاه دینی (یهودی یا مسیحی یا اسلامی) برای اخلاق معتقدند یا

۱. منسوب به فرانسیس بیکن، نویسنده کتاب پیشرفت دانش.

۲. ر ک: محمد جواد مغنیه، *فلسفه اخلاق در اسلام*، ترجمه دفتر تحقیقات و انتشارات بدر، تهران، کوکب، ۱۳۶۱، ص ۴۷ - ۵۸ و: علی شریعتمداری، *فلسفه*، تهران، دفتر نشر فرهنگ اسلامی، ۱۳۷۶، ص ۳۲۹ - ۳۴۴.

۳. ر ک: جان هرمن رندل و جاستوس باکلر، *درآمدی به فلسفه*، ترجمه امیر جلال‌الدین اعلم، تهران، سروش، ۱۳۶۳، ص ۲۲۶ - ۲۴۲.

منشأ زیبایی‌شناختی برای آن قائل‌اند^۱ (فعل زیبا اخلاقی است)، گروه زیادی هم در این مورد طبیعت‌باورند و کوشیده‌اند علم اخلاق طبیعی مستقل را از دین بنیاد گذارند و ثابت و شایع کنند و بسیاری هم صفاتی را اخلاق می‌خوانند که موجب نفع جامعه یا صلح جهانی و نفع انسان‌ها یا متضمن عشق زمینی باشد.^۲

یوتیلیتاریانیست‌ها (سودانگاران یا بهره‌جویان) مانند فرانسیس هوجسون، دیوید هیوم، جرمی بنتام، جان استوارت میل که در جوامع غربی نفوذ قابل توجه فکری داشتند، مدعی بودند هر عملی که در جهت تولید بیشترین خوشی و سعادت برای اکثریت جامعه باشد، درست و اخلاقی است.^۳ امانوئل کانت، فیلسوف بسیار متنفذ آلمانی، معتقد بود هر عملی که صرفاً به حکم «حس تکلیف» انجام شده باشد اخلاقی است و اعمالی که بر اساس انگیزش‌ها و تمایلات بشری صورت بگیرند، غیر اخلاقی‌اند (نه لزوماً ضد اخلاقی). پس وی ملاک اخلاق را نوع انگیزه فعل می‌دانست و می‌گفت:

هیچ چیز را در دنیا و حتی خارج از آن (!) نمی‌توان تصور کرد که بتوان آن را بدون قید و شرط نیک نامید، مگر خواست و اراده نیک را.

با اینکه از مفاد تعریف وی نسبییت اخلاقی در می‌آید، ولی چون دستورالعمل وی این است که هر فرد طوری باید رفتار کند که نوع انسان را همانند خود بداند و به آن رفتار برای همه راضی باشد، لذا عملاً به افعال مطلق اخلاقی که عینیت خارجی هم دارند، نظر مثبتی دارد.^۴

۱. ر.ک: همان، ص ۲۴۲ - ۲۵۰.

۲. ر.ک: ویل دورانت، *لذات فلسفه*، ترجمه عباس زریاب، تهران، علمی و فرهنگی، ۱۳۷۳، ص ۱۰۲ - ۱۱۴.

۳. ر.ک: - ریچارد پاپکین و آروم استرول، *کلیات فلسفه*، ترجمه دکتر سید جلال‌الدین مجتبوی، تهران، حکمت، ۱۴۰۲هـ.ق، ص ۵۰ - ۵۴.

- برتراند راسل، *تاریخ فلسفه غرب*، ترجمه نجف دریابندری، تهران، پروان، ۱۳۶۵، ج ۲، ص ۱۰۵۶ - ۱۰۶۶.

۴. ر.ک: - *کلیات فلسفه*، ص ۵۵ - ۶۴.

- کانت، *درس‌های فلسفه اخلاق*، ترجمه منوچهر صانعی دره بیدی، تهران، نقش و نگار، ۱۳۸۰.

- فریدریک کاپلستون، *کانت*، ترجمه منوچهر بزرگمهر، تهران، دانشگاه صنعتی شریف، ۱۳۶۰.

هگل نیز با تعریف سه واژه قصد و نیت و خوشی (مرحله‌ای که همه غایات ذهنی با هم سازگار و تابع مقصودی واحد و عام شوند)، اخلاق را حاصل بازگشت خواست به اصل خویش و کناره‌گیری آن از جهان خارجی چیزها به دنیایی درونی و «خودمرکز» است و خواست، بی‌پایان و خود سامان است. وی اخلاق را مطلقاً ذهنی می‌داند که هرگز به صورت تأسیسات عینی در جهان خارج فعلیت نمی‌یابد و اگر بیابد، جنبه محض اخلاقی خود را از دست می‌دهد و به صورت اخلاق اجتماعی (حاصل یگانگی کامل امور ذهنی و عینی در حوزه روح عینی) در می‌آید که در اصل تحقق اخلاق در همین مرحله است. زیرا می‌گوید که اخلاق این است که غایات و هدف‌ها و مقاصد فرد با غایات همگانی مطابقت یابد. اخلاق اجتماعی عبارت است از خواستن و انجام دادن هر چه که کلی و خردمندانه باشد و اخلاق مطلق بر بنیاد حق ذهن یا حق فردی استوار است. اخلاق اجتماعی شامل سه مرحله است: خانواده، جامعه مدنی و کشور. به طور کلی تکامل اخلاق در سه مرحله صورت می‌گیرد: ۱. قصد؛ ۲. نیت؛ ۳. نیکی و بدی؛ و فقط در مرحله اخیر اخلاق به طور واقعی به وجود می‌آید.^۱

آنچه که گفته و نقل شد، مهم‌ترین و تأثیرگذارترین آرای اخلاقی اندیشه ورزان غربی است و البته این آرا تا وقتی که پذیرفته نشده‌اند، مهم نیستند. اما وضعیت متشتت اخلاقی جوامع غربی حاصل پذیرش مکتب‌های مذکور است. انکار اخلاق یا پذیرش نسبیت اخلاقی یا ضد اخلاق بجای اخلاق، موجب شکل‌گیری وجوه مختلفی از الگوهای رفتار سرگرم کننده گردیده است. البته غیر قابل انکار است که دو عامل «خرد جمعی» (شامل قوانین موضوعه و عرف) و «وجدان اخلاقی» باعث حداقلی از انسجام اجتماعی شده است. اما دین و شریعت نقشی در این باب ندارند. بعلاوه اخلاق از نهادهای اجتماعی (آموزش و پرورش، اقتصاد، سیاست و غیره) حذف شده است. یعنی بسیاری از امور یا رفتارهایی که مطابق خرد جمعی اما غیر اخلاقی است.

وقتی وضعیتی باشد که انسان به شی مادی و شبه ماشین تبدیل شود، پیداست که شغل و زندگی خانوادگی و انجام وظایف اجتماعی و تفریح و سایر برنامه‌های زندگی، اگر چه جدی و غیر تفریحی باشند، همه ماهیتا سرگرمی هستند. نظم زندگی روزمره و نظام اجتماعی باعث معطوف شدن توجه افراد به امور جزئی و سرگرم شدن به آنها و بی‌توجهی به مسائل اساسی حیات بشر می‌گردد. اگر هم اندیشه تراژیک (اندیشه مرگ) نزد روشنفکران غربی و عمدتاً بین رمان‌نویس‌های صاحب‌نام مطرح می‌شود، به این دلیل است که آنها سرآمدان و تیزهوشان جامعه غربند که در جزئیات زندگی بشر کند و کاو می‌کنند و چون در آن معنا و غایتی نمی‌یابند، معانی یاوه‌ای برایش می‌تراشند. وقتی غایتی به نام «سعادت» مطرح نباشد، چه بسیار راه‌هایی که انسان به آن سرگرم شود: لذت‌های جسمانی، لذت از درد و رنج، لذت از قدرت، همگونی با طبیعت (مثلاً با حیوانات!)، کار برای تحول اجتماعی و... در اینجا مرزی ظاهری بین بازی‌ها یا تفریحات و زندگی جدی وجود دارد، اما ذات زندگی جوامع غربی، سرگرم‌کنندگی آن و غفلت‌زدگی از خیر و عدالت و سعادت است جالب اینکه در جوامع دنیوی شده، جشن‌های متعدد و مفصل و پر سر و صدایی برگزار می‌شود، ولی کمتر مراسم حزن‌آلودی دیده مشهود است.^۱ حتی اعتراضات عمومی در این جوامع در اشکالی نمادین و سرگرم‌کننده برپا می‌شوند.

۱. به نظر می‌رسد انسان متجدد سکولار برای فرار از یاد مرگ، همه‌گونه مراسم و سرگرمی‌های مقدور را فراهم کرده و می‌کند. وضعیت انحطاط اخلاقی در این جوامع و تمایل به زندگی طولانی و مرفه دنیوی، باعث هزینه ده‌ها میلیون دلاری برای انجماد تمام بدن یا فقط سر جدا شده سرمایه‌داران پیر و مردنی می‌شود با این تعهد که هر وقت تکنولوژی و دانش پزشکی آن‌قدر پیشرفت کرد که بیماری لاعلاج ایشان را درمان و طول عمر را میسر کند یا سر ایشان را به بدن جوانی مرده پیوند بزنند، از انجماد خارج شده و حیات دوباره‌ای را شروع کنند! صدها میلیون دلار هزینه می‌شود تا آمادگی پیدا کنند برای نخبگان اقتصادی و سیاسی شبیه‌سازی کنند و عنداللزوم از اعضای بدن موجودات شبیه‌سازی شده به بدن آنها پیوند بزنند، میلیاردها دلار خرج می‌شود تا شرایط احتمالی زندگی نخبگان مذکور در کرات دیگر در صورت نابودی زمین فراهم شود. سالانه صدها میلیارد دلار برای تولید سلاح‌های هوشمند کشتار جمعی (هسته‌ای، شیمیایی، میکروبی) و سلاح‌های متعارف مصرف می‌شود تا جلوی تهاجم همدیگر را بگیرند یا در صورت تهاجم، زنده بمانند، میلیون‌ها تن محصولات غذایی در

ب) حکمت منزلی یا تدبیر منزل

این دانش امروزه اقتصاد خوانده می‌شود و باید دید که در جوامع امروزی پیشرفته، نظام‌های اقتصادی چه کیفیت و ویژگی‌هایی دارند و آیا در آن کیفیت و ویژگی‌ها، چیزی از یاد خدا و آخرت و دین و شریعت و یا حتی دردها و آلام هم‌نوعان و سعادت بشر دیده می‌شود یا خیر؟ آیا دانش اقتصاد نوین هم در خدمت خواست و اراده معطوف به قدرت است یا به چیزی به نام انسانیت و عواطف هم‌نوعی نیز توجهی دارد؟

شاید ذکر است که با دو گونه معرفت اقتصادی مواجهیم: نخست علم اقتصاد که تحلیل و تفسیر واقعیات اقتصادی جوامع (روابط اجتماعی مربوط به تولید و توزیع) را به عهده دارد و در هر نظام اقتصادی در هر جامعه‌ای به طور یکسان به کار برده می‌شود و دوم اقتصاد سیاسی است که روابط متقابل بین انسان و فرآورده‌های اقتصادی (نه بین افراد انسان با هم) را بررسی می‌کند و به تعبیر دیگر درباره انواع نظام‌های اقتصادی (سرمایه‌داری، سوسیالیستی و امپریالیستی) تحقیق می‌کند و مسأله «ارزش» و «کار» موضوع اصلی آن است و این‌گونه معرفت، بیشتر زمینه مارکسیستی دارد.

در علم اقتصاد، مسائلی از این دست مطرح است: مالکیت، تقسیم اجتماعی کار، تولید، مبادله داخلی و تجارت خارجی، پول، ارزش، سرمایه، ارزش اضافی، گردش کالا و پول، اعتبار و سود، قیمت، عرضه و تقاضا، درآمد ملی و توزیع مجدد ثروت ملی توسط دولت، مصرف و کم مصرفی، درآمد و اشتغال، توزیع درآمد، مزد، هزینه و روابط میان هزینه‌ها، ادوار اقتصادی، رشد اقتصادی، تراز پرداخت، انباشت ثروت، توسعه اقتصادی، نقش دولت، پس‌انداز، سرمایه‌گذاری، نرخ بهره، انحصار و تحرک نیروی کار. در واقع علم اقتصاد، دور از عواطف

اقیانوس‌ها ریخته می‌شود تا محصولات کشاورزی ارزان نشوند. به قول اوکتاویو پاز، روشنفکر معروف امریکایی، امریکایی‌ها در حال سقوط و زوالند و طرفه اینکه از انحطاط خود هم لذت می‌برند!

انسانی و اخلاقی، قواعدی را برای ثروتمند شدن و حفظ موقعیت مالی و طبقاتی و همچنین رفع بحران‌های اقتصادی ارائه می‌کند.^۱

اما وقتی از موضعی ایدئولوژیک درباره روابط میان انسان‌ها و فرآورده‌ها، با محوریت ارزش و کار بحث می‌شود و به انواع ارزش و ارزش افزوده و انحصارهای بزرگ و استثمار ملل یا طبقات فقیر و تشکیل امپریالیسم (که به مرور ایام آشکار شد که تنها امپریالیسم سرمایه‌داری - کاپیتالیستی - نیست، بلکه همزاد اشتراکی - سوسیال امپریالیسم - نیز در کار است) و ادعای ایجاد جامعه‌ای فاقد مناسبات یکسویه و ظالمانه طبقاتی - نظام مارکسیستی - و راه‌های ایجاد آن می‌پردازیم،^۲ در واقع در حوزه «فلسفه اقتصادی» و «اقتصاد سیاسی» سخن گفته‌ایم.

در هر دو نوع معرفت اقتصادی، رفاه و لذت مادی بشر به گونه‌ای مطرح است و در نتیجه، نظام‌های اقتصادی امروز جوامع پیشرفته فاقد اندیشه «سعادت معنوی» برخاسته از روابط اقتصادی سالم و نیز مبتلا به جدایی از اخلاق هستند.

بنیان علم اقتصاد، مدافعان سوداگری و سرمایه‌داری بودند و مدافعان اقتصاد سیاسی، حامیان انقلاب‌های خونین علیه سرمایه‌داری برای برپایی نظام کمونیستی. اما این اندیشه که

۱. ر.ک: ارنست ماندل، *علم اقتصاد*، ترجمه هوشنگ وزیری، تهران، خوارزمی، ۱۳۵۹، ص ۹ - ۴۷۴.

- محمدعلی کاتوزیان، *آدام اسمیت و ثروت ملل*، تهران، کتاب‌های جیبی، ۱۳۵۸.

- جون رابینسون، *مقدمه‌ای بر نظریه اشتغال*، ترجمه احمد شهشهانی، تهران، کتاب‌های جیبی، ۱۳۵۳.

- لودویگ. اچ. مای، *آشنایی با علم اقتصاد*، ترجمه علی‌اصغر هدایتی، تهران، کتاب‌های جیبی، ۱۳۵۶.

۲. ر.ک: ارنست ماندل، همان، ص ۴۲۹ - ۷۶۴.

- جون رابینسون، *فلسفه اقتصاد*، ترجمه بایزید مردوخ، تهران، کتاب‌های جیبی، ۱۳۵۸.

- پل سوئیژی، *نظریه تکامل سرمایه‌داری* (اصول اقتصاد سیاسی مارکسیستی، ترجمه حیدر ماسالی، تهران، تکاپو و دامون، ۱۳۵۸).

- رونالد میک، *پژوهشی در نظریه ارزش - کار*، ترجمه م. سوداگر، تهران، مؤسسه پازند، ۱۳۵۸.

- آ. آنیکین، *تاریخ تکوین اقتصاد سیاسی*، ترجمه ناصر گیلانی، تهران، تیرنگ، ۱۳۵۸.

بشر آنچنان در تار و پود اقتصاد، عرضه، تقاضا، اشتغال، تولید، توزیع، مصرف، مالکیت، سود و امثال آن به دام افتاده و اشتغال یافته بود که از اهداف و ارزش‌های انسانی به ویژه سعادت و لذت معنوی غافل گردید (چه در نظام‌های سرمایه‌داری و چه در نظام‌های سوسیالیستی)، تأثیر اقتصاد امروزی بر چرخه معیوب زندگی انسان مدرن را نشان می‌دهد. این اقرار یکی از اقتصاددانان معاصر را بخوانید:

در اینجا شاید لازم باشد هدف حقیقی فعالیت‌های اقتصادی را که قبل از هر چیزی می‌باید در خدمت بقا، حیثیت و آزادی انسانی باشد، یادآور شویم... کاربرد روش‌های تولید انبوه که مستلزم درجه‌ای از استاندارد کردن و یکسان کردن کالاهای مصرفی است میسر می‌سازد و این فقط با فدا کردن هدف اولیه تولید یعنی توسعه بیشتر رفاه فردی و تمتع بیشتر از زندگی غنی‌تر امکان‌پذیر تواند بود. چنین فداکاری قیمت‌گزافی برای ترقی اقتصادی خواهد بود و می‌تواند بزرگ‌ترین دارایی نوع بشر یعنی شخصیت فردی را به خطر اندازد. هر گاه وضعی پدید آید که تلاش ذهنی، اهمیت و مقام شخصی و تحقق بزرگ‌ترین قدرت بالقوه آدمی تابع مقادیر تولید انبوه شود، عالی‌ترین ارزش‌های انسانی از بین خواهد رفت. استاندارد شدن نحوه زندگی، یکسان شدن سلیقه‌ها و مکانیزه شدن روابط بشری... مقصود واقعی را که آدمی... بتواند به عنوان فردی از جامعه‌ای آزاد به سوی تمتع از ثروت واقعی زندگی برتر گام بردارد از بین می‌برد. ثروت به خاطر ثروت پاسخ کوشش بشر را در طلب سعادت و خوشبختی نمی‌دهد. فراغت در صورتی که بشر طریق استفاده از آن را برای پیشرفت و بهبود خود نیاموزد معنایی ندارد. فراغت و تقوی یکی نیستند. بالاترین لذات در صورتی که دست می‌آید که آدمی منشأ اثر قرار گیرد. ثروت و فراغت تنها ابزارهای هستند که ارزش آنها به هدف درستی وابسته است که به خاطر آن به کار برده می‌شوند... وقتی در سطح جهانی، تلاش برای نیل به سطح زندگی بالاتر، توسعه روزافزون تولید، مکانیزه و استاندارد کردن هدف اصلی فعالیت‌های بشر گردد، جنبه‌های واقعی زندگی به خطر

می‌افتد...^۱

الگوی انبساط دائمی جهان در مورد انبساط مالی و مادی مستمر غرب هم صدق می‌کند. بر این اساس، جامعه مصرف‌زده پیشرفته دچار غفلتی مرکب است: غفلت از مبدأ و معاد و ذات خویش، و غفلت از همان ذات و سعادت دنیوی که خود تعریف می‌کند، ولی به نوعی از حیات مادی سرگرم است که از آن هم غافل گردیده است.



باید توجه داشت که وقتی حالت «بیداری اسلامی» پیدا شود، در واقع اکثریت جامعه به هویت اصیل و حقیقی خود توجه خواهند کرد و همین عامل، باعث اصول‌گرایی اسلامی خواهد شد.



امروزه که مسأله جهانی شدن و جهانی سازی در سراسر جهان مطرح و با جدیت پیگیری می‌شود، نه تنها سرمایه‌داران بزرگ جهان بر همه نظام‌های اقتصادی دست انداخته‌اند، که قصد استحاله فرهنگ‌ها و نظام‌های سیاسی سراسر جهان و استخدام آنها در خدمت نظام دموکراسی لیبرال سرمایه‌داری را دارند^۲ و این - که در خود جوامع غربی با مقاومت‌های شدیدی مواجه شده است -

می‌تواند به بیداری و هوشیاری جوامع پیشرفته بینجامد یا پرده‌های سیاه‌تری را از غفلت بر

۱. لودویگ. اچ. مای، همان، ص ۲۲۹ - ۲۲۷.

۲. ر. ک: جوزف استیگلیتز، جهانی شدن و مسائل آن، ترجمه حسن گلریز، تهران، نشر نی، ۱۳۸۲.

- دیوید هلد و آنتونی مک گرو، جهانی شدن و مخالفان آن، ترجمه عرفان ثابتی، تهران، ققنوس، ۱۳۸۲.

- رامین جهاننگلو، جهانی بودن (گفتگو با اندیشمندان)، تهران، مرکز، ۱۳۸۲.

- جرمی فاکس، تقابل‌های پسا مدرن (چامسکی و جهانی سازی)، ترجمه مزدک انوشه، تهران، وزارت

ارشاد، ۱۳۸۱.

- جهانی شدن: نظریه‌ها و رویکردها، نگاه حوزه، ش ۹۸ - ۹۹، بهمن ۱۳۸۲.

آنها بکشد.

ج) حکمت مدنی یا سیاست مدن

امروزه سیاست را باید هم در ردیف علوم نظری شمرد و هم در ردیف علوم عملی. وقتی از سیاست سخن می‌گوییم، ناظر به دو وجه آن است: نخست به مثابه علم (علوم سیاسی) و دوم به منزله فن (سیاستمداری یا سیاست‌ورزی). علم سیاست را می‌توان دانش قدرت یا معرفت اداره جامعه و امثال آن تعریف نمود.

آنچه در علم سیاست مطرح است، عبارت است از: مبارزه بر سر قدرت، عوامل مختلف مبارزه، اشکال و راهبردها و حدود و سازمان‌های مبارزه، همگونی و ناهمگونی سیاسی در جامعه، ایدئولوژی‌های سیاسی و قدرت، منابع قدرت، قدرت و اقتدار و نفوذ، انواع و حدود قدرت و اقتدار، مشروعیت و منابع و انواع آن، نوسازی (مدرنیزاسیون) سیاسی، جامعه‌پذیری سیاسی، توسعه سیاسی، دولت (و عناصر آن) و حکومت، نظام‌های سیاسی، ملت، ناسیونالیسم، نظریه‌های خاستگاه دولت (حق الهی، زور، وراثت، طبیعی، قرارداد اجتماعی)، تکامل دولت و انواع آن، ماهیت و اهداف دولت، حاکمیت و انواع آن، طبقه‌بندی حکومت‌ها (پادشاهی، آریستوکراسی، دیکتاتوری، فاشیستی)، دموکراسی و انواع و راه‌های آن، تفکیک قوا و کنترل قدرت، احزاب سیاسی و گروه‌های فشار یا ذی نفوذ، افکار عمومی و تبلیغات، دولت رفاه، مدیریت خدمات عمومی، تفاوت‌های جنسی، چند ملیتی‌ها، جهانی شدن، آنارشسیسم، عدالت، برابری، آزادی، الگوهای تصمیم‌گیری اجتماعی و سیاستگذاری، رابطه دانش سیاسی و دانش‌های نزدیک به آن، رابطه سیاست و شریعت و اخلاق، روش‌های سیاست، انقلاب‌های سیاسی و کودتا و رفورم، سیاست در روابط بین‌المللی، سیاست و جنگ و صلح، رابطه سیاست با علوم اقتصاد، تاریخ، جامعه‌شناسی، روابط بین‌الملل، حقوق عمومی، علوم اداری،

دانش مدیریت و ارتباطات و روانشناسی و برخی علوم دیگر.^۱

امروزه با سرخوردگی غربی‌ها از وضعیت زندگی مدرن و هویت ماشینی (بی‌هویتی) که در تناقض آشکار با فردیت قرار گرفته است، وضعیت جدیدی در جوامع پیشرفته در حال شکل‌گیری است که به پست مدرنیته موسوم گردیده و ما پیش از این درباره آن سخن گفته‌ایم. وضعیت پست مدرن باعث تحولاتی در علم سیاست گردیده که برخی را به گزینش واژه «سیاست پست مدرن» برانگیخته است. در چنین سیاستی رسانه‌های همگانی و تنوع در سبک‌های زندگی و تأکید بر خواست‌ها و سلیق فردی و انتخاب‌گری یا دموکراسی فعال‌تر و هوشمندتر و تقابل میان دوتایی‌های علمی / ادبی، عمومی / خصوصی، سیاسی / اخلاقی، قانونی / جنایی، مشروع / مخرب و مسأله سرنوشت و پایان تاریخ و پایان دولت - ملت (گرایش به جهانی شدن و نرم شدن مرزها) و پایان اقتدار و فرمانروایی (افزایش نقش افراد و جامعه در تصمیم‌گیری سیاسی و قدرت) و پایان قلمرو عمومی (فردیت هر چه بیشتر) مطرح خواهند شد. اما سه بعد اصلی امر سیاسی تغییر نخواهد کرد: قدرت، هویت و نظم.^۲

در واقع دانش سیاسی نیز دنیوی و غیر دینی شده است و دین و شریعت و اخلاق در آن

۱. ر. ک: موریس دورژه، *اصول علم سیاست*، ترجمه ابوالفضل قاضی، تهران، امیر کبیر، ۱۳۶۹.

- عبدالرحمن عالم، *بنیادهای علم سیاست*، تهران، نشر نی، ۱۳۷۵.

- استیون تانسی، *مقدمات سیاست*، ترجمه هرمز همایون پور، تهران، نشر نی، ۱۳۸۱.

- حسین بشیریه، *آموزش دانش سیاسی (مبانی علم سیاست نظری)*، تهران، مؤسسه نگاه معاصر، ۱۳۸۱.

- پروفیسور ویلفرید روریش، *سیاست به مثابه علم*، ترجمه ملک یحیی صلاحی، تهران، سمت، ۱۳۷۲.

- ایروینگ فچر، *علم سیاست*، ترجمه محمود کتابی، تهران، دانشگاه علم و صنعت، ۲۵۳۶ (۱۳۵۶).

- مونتی پالمر و لاری اشترن و چارلز گایل، *نگرشی جدید به علم سیاست*، ترجمه منوچهر شجاعی،

تهران، دفتر مطالعات سیاسی و بین‌المللی وزارت خارجه، ۱۳۶۷.

- رابرت دال، *تجزیه و تحلیل جدید سیاست*، ترجمه حسین ظفریان، تهران، مترجم، ۱۳۶۴.

۲. ر. ک: جان آر. گیبینز و بوریمر، *سیاست پست مدرنیته*، ترجمه منصور انصاری، تهران، گام نو، ۱۳۸۱.

- اندرو گمبل، *سیاست و سرنوشت*، ترجمه خشایار دیهیمی، تهران، طرح نو، ۱۳۸۱.

در اتوبیاهای غربی تنوع افکار و اندیشه‌ها، تکثرگرایی عقیدتی و بسیاری از آن چیزهایی که به عنوان آرمان‌های آزادی، حقوق بشر، امنیت و عدالت معرفی می‌کنند شعار دروغینی بیش نیست. از دیدگاه غربیان جهان آینده وقتی روی صلح و امنیت را خواهد دید که همه چیز مطابق استانداردهای اتوبیای لیبرال دموکراسی باشد.

غایت انسان غافل می‌کند.

راهی ندارد (به استثنای تجربه جمهوری اسلامی ایران) و به این لحاظ، نمی‌تواند به «سعادت» و خوشبختی انسان‌ها یا جوامع بیندیشد. معروف‌ترین و پرطرفدارترین باور این است که محور سیاست، قدرت است و این در واقع با ویژگی کلی معارف غربی - که به علم به چشم ابزار افزایش و حفظ قدرت می‌نگرند - همسازی دارد. بنابراین مطالعه علوم سیاسی سکولار کنونی نه تنها به هوشیاری دانش‌پژوهان نمی‌افزاید، بلکه به آنها راه‌های رسیدن به قدرت و گسترش و حفظ آن را می‌آموزد و از انسانی‌ترین مسائل یعنی سعادت و

دانش‌آموختگان علوم سیاسی، آموخته‌اند که چگونه بازی قدرت به راه بیندازند یا از بازیگران قدرت پشتیبانی علمی، فنی و تبلیغاتی بکنند. اسباب بازی ایشان، جان و مال و آبرو و گاهی نوامیس مردم است. آنها در ایران برای حدود یک دهه به بازی سیاسی پرداختند و آزادی و جامعه مدنی را (که تحصیل حاصل بود) دستاویز قرار دادند و چه بسیار فرصت‌ها و امکانات را سوختند و حتی زندانی شدن را تحمل کردند تا به عنوان قهرمان آزادی در این بازی برنده شوند!

اگر دانش‌آموختگان سیاسی به بازی سیاسی روی نیاورند، زمینه را برای سیاستمداران حرفه‌ای تهیه و حفظ می‌نمایند یا در گوشه‌ای منزوی می‌شوند و به مطالعه یا کاری سرگرم می‌گردند.

وقتی به سیاست به عنوان یک حرفه یا فن بنگریم، اوضاع از این هم تیره‌تر است: امروزه یکی از نظریات مطرح درباره سیاست، نظریه بازی‌هاست؛ به این معنی که بازیگران سیاسی برای تصمیم‌گیری و گزینش، به برد و حداکثر سود خود توجه دارند و از قواعد معینی پیروی می‌کنند (چه در درون یک جامعه و چه در عرصه بین‌الملل) و منابع قدرت سیاسی بین آنها توزیع شده و نسبت به همدیگر اطلاعات و مراقبت دارند و از مواضع مساوی حرکت و قواعد بازی را رعایت می‌کنند. انتقاداتی که بر این نظریه وارد شده این است که در سیاست، همه بازیگران از مواضع برابر حرکت نمی‌کنند، بلوف‌زنی و حقه و نیرنگ به کار می‌برند، به طور اساسی از زور بهره می‌برند، برخی قواعد بازی را نقض می‌کنند یا آنها را تغییر می‌دهند یا از آنها اطلاع ندارند، ویژگی‌های شخصی خود را در بازی دخالت می‌دهند و منابع قدرتشان در طی بازی کم یا زیاد می‌شود.^۱

بازیگران سیاسی نوعاً انسان‌های شریفی نیستند، بسیاری از آنها وابسته به باندهای کثیف اقتصادی مافیایی یا خاندان‌های بدنام سیاسی یا ائتلاف‌های ناپاک بین‌المللی (مثل نو محافظه‌کاران امریکا که وابسته به یهودیان مسیحی‌اند) یا گروه‌های قدرت‌طلب و وابسته به دولت‌های بیگانه و امثال آن هستند. آنها برای یک بازی ممکن است دست به ترور بزنند (مثل ترور رفیق حریری در لبنان) یا جنگ راه بیندازند (مانند ایران و عراق) یا به شورش و کودتا مبادرت کنند (مثلاً در شیلی، اندونزی، نیکاراگوئه) یا دخالت نظامی و کشتار جمعی کنند (مانند ژاپن و ویتنام) و سایر اقداماتی که در طول آن فتنه‌ها و کشتارهای وحشیانه و دامنه‌داری به راه می‌افتد و ملت‌هایی تیره‌روز می‌شوند. چه کسی می‌تواند همه اینها را ببیند و تردید کند که سیاستمداران جهان در بازی و سرگرمی غرق‌اند و به خاطر آن به هر عملی صلح‌آمیز یا جنگ‌طلبانه و خصمانه دست می‌زنند و از سعادت و ارتقای زندگی مادی و معنوی انسان‌ها غافل‌اند و مردم جوامع خود و دیگران را درگیر احساسات بی‌مبنای مثبت و منفی و در تبلیغات

غرق می‌کنند تا آنجا که به دیوهای درنده‌ای علیه هم‌نوعان خود مبدل و از انسانیت - بگذریم از عبودیت و آخرت - غافل گردند و تاریخ قرن بیستم و پیش از آن پر از نمونه‌های آشکار برای این واقعیت است.

تردیدی نیست که هر چه قدرت و ثروت و دانش بشر امروز پیشرفت می‌کند، بازیچه‌های او واقعی‌تر می‌شوند: جان‌ها و مال‌ها و نوامیس و آبروی انسان‌های شریف و بی‌گناه و دستاویزش هم حقوق همین بشر ستمدیده است!! و در این راه از ابزارهای بسیار پیشرفته سمعی، بصری و اطلاعاتی بهره فراوان می‌برند^۱ تا در نهایت، با همه جنایاتی که در لوای بازی مرتکب می‌شوند، خود را ناجی و رهایی‌بخش و قهرمان معرفی کنند (نمونه: تحریک ابو مصعب زرقاوی و واداشتن او به تروری کور علیه مردم عراق و سپس کشتن او و قهرمان‌نمایی جورج بوش برای انهدام مقروء!).

هربرت مارکوزه معتقد است که هم در جوامع سرمایه‌داری و هم در جوامع کمونیستی معاصر، اهمیت ابزار و وسایل بیشتر از هدف و غایت جلوه می‌کند و این امر، موجودیت جامعه را به خطر می‌اندازد.

هر روز که می‌گذرد، ناآگاهی گردانندگان سیاست و اقتصاد جهان معاصر، جنبش‌های ملی را بارورتر می‌سازد. تجهیزات نظامی و توسعه تکنولوژی قرن بیستم، امنیت جوامع را تضمین نمی‌کند... رفاه، آزادی، تأمین زندگی آسوده برای افراد، دیگر اموری در خور توجه به حساب نمی‌آیند.^۲

۱. ر ک: - والتر باوارات، عملیات کنترل فکر، ترجمه الف کاف، تهران، دادبه.

- جان مارکس، سیا و کنترل مغزها، ترجمه فریدون دولتشاهی، تهران، اطلاعات، ۱۳۶۸.

- ژان کازینو، قدرت تلویزیون، ترجمه علی اسدی، تهران، امیرکبیر، ۱۳۶۴.

- نوربرت وینر، استفاده انسانی از انسان‌ها (سایبرنتیک و جامعه)، ترجمه مهرداد ارجمند، تهران، انتشارات و آموزش انقلاب اسلامی، ۱۳۷۲.

۲. هربرت مارکوزه، انسان تک ساحتی، ترجمه دکتر محسن مویدی، تهران، امیرکبیر، ۱۳۶۲، ص ۸۶، ۸۷.

بنابراین وی معتقد است هر دو نظام پیشرفته سیاسی - اقتصادی جهان در قرن بیستم، به دلیل رقابت با هم و تبانی با صاحبان صنایع و بردگی و ماشین‌گونی انسان‌ها، از بنیادهای خود که به خاطر تحقق آن ایجاد شده‌اند (مثل آزادی و رفاه عمومی) غفلت می‌ورزند.

وی دو گروه اصلی و فعال جامعه مدنی صنعتی را «کوشندگان بهزیستی» و «کوشندگان جنگ» داشته و معتقد است که در سیستم دو حزبی دو گروه مهم سیاسی در مسائل مملکتی و نیز سیاست خارجی، گرایش‌هایی که توسط وسایل ارتباط جمعی به صورتی عمومی در مورد گذراندن اوقات فراغت و هدف‌ها و آرزوهای آینده در مردم ایجاد شده است، دستاویزی برای توجیه زیادی‌طلبی و رقابت و تسکین مطامع و مقاصد شخصی و خصوصی در شکل مبارزه با تهدید کمونیسم جهانی گردیده است.^۱

وی معتقد است جهان امروز جهانی است که با دستیاری لوازم و ادوات ماشینی خود، هیچ راه‌گریزی برای مردم نگذاشته و روح تسلیم و رضا و فقدان مخالفت برای آزادیخواهی را در آنها به طور یکسان ایجاد کرده است. فرهنگ عالی پیشین به فرهنگ مبتذل بازاری تبدیل شده است. صور ذهنی تأثیر خود را از دست داده‌اند. اصل لذت‌جویی موجب روابط جنسی آزادانه و بی‌بند و باری شده است.

روابط زن و مرد مبتذل شده است. همه کارها رنگی از شهوترانی گرفته‌اند و انسان‌ها عمدتاً به سوی لذت تناسلی سوق داده می‌شوند.

غرایز نه به سمت تعالی کشیده می‌شوند و نه هیچ چیز آنها را باز می‌دارد. حتی عشق رمانتیک زوج‌های گذشته به عشقی مبتذل و پریهاهو تبدیل شده است.^۲

بین نام‌گذاری و قضاوت فاصله‌ای وجود ندارد و محدودیت بیان به کمال خود رسیده است. تنها نقش بیان، القای دستور و تحمیل نظام ویژه یا قانون خودسرانه است. زبان امروز، نیک و

۱. رک: همان، ص ۵۵، ۵۶.

۲. رک: همان، ص ۱۰۲، ۱۰۳.

بد و صحیح و سقیم را در چارچوب ارزش‌هایی که پذیرفته بیان می‌کند و به فرد فرصت بحث و گفتگو نمی‌دهد. زبان تبلیغات به جای مبارزه با هر محدودیت و نظارتی در زندگی افراد بشر و هدایت و مشورت یا آگاهی و خبر دادن، به یکی از عوامل دخالت و اعمال نفوذ در زندگی مردم و پیکار با آزادی بشر (در انتخاب گزینه درست) مبدل شده است بیان تبلیغاتی امروز با کاستن مفاهیم کلمات و نشانه‌ها، مبارزه با تفکر و تجرید ذهنی، ممانعت از نگریستن به تضادهای موجود، در زندگی انسان‌ها مستقیماً دخالت می‌کند و تصاویر ذهنی را به شکل ادراک جلوه می‌دهد و هر گونه بلندپروازی را از اندیشه می‌گیرد و به جای کمک به تمیز درست از نادرست و حقیقت از اشتباه آنچه خود می‌خواهد به صورت حقیقت یا اشتباه به ذهن آدمیان تحمیل می‌کند. دخالت و نفوذ هیأت حاکمه، رفتار و اندیشه فرد را زیر نظر می‌گیرد. چگونگی کار ویژه و گذران اوقات فراغت او را تعیین می‌کند. نشانه‌های سیاسی در کار و پیشه و داد و ستد، لذت‌جویی و خوشگذرانی مردم اثر می‌گذارد و این وضع، هنوز آغاز تراژدی و به زیان اکثریت مردم است که سرگرم و غافل‌اند.^۱

اندیشه‌های بشردوستانه، دینی، اخلاقی و مفاهیم خیر، زیبا، صلح و عدالت قادر نیستند شرایط علمی و دگرگونی‌های اساسی در زندگی و رفتار انسان‌ها ایجاد کنند، هر چند در ذهن آنها معتبر باشند و اشیا تنها به صورت «وسایط عملی» وجود دارند و ارزش فرهنگی آنها از بین رفته است.^۲ یعنی مردم از طبیعت واقعی اشیا و ارزش‌های فرهنگی آنها غافل شده‌اند. بالاخره مارکوزه با عنایت به اینکه در دوران معاصر، بشر در مقابل ابزار و وسایل تکنولوژی از هر دوره دیگری ناتوان‌تر و به ابزاری برای تکنولوژی تبدیل شده و علت غایی تکنولوژی، بهره‌کشی از فرد شده است، با امید به پیدایش تحولی مثبت در خط مشی سیاسی جامعه، ادعان می‌کند که آرامش زندگی نه از تراکم قدرت‌ها، که از توجه به ارزش‌های معنوی حاصل

۱. ر.ک: همان، ص ۱۲۶، ۱۲۸.

۲. ر.ک: همان، ص ۱۶۰، ۱۶۱.

می‌شوند. وی با اشاره به مفاهیم متقابلی مثل صلح و قدرت، آزادی و قدرت و عشق و قدرت ادعا می‌کند که:

برای نوسازی شالوده مادی یک جامعه آرام و خوشبخت، کاهش توانایی (قدرت) و توجه به هدف‌هایی مبتنی بر کیفیت امور همچنان (به اندازه) مقاصد مادی و کمی، ایجاد شرایط زمانی و مکانی که عمل تولید را بر پایه انگیزه‌های روشنی به سود انسانیت تحقق بخشد، از هر جهت ضروری است.^۱

ضمن ابراز بدبینی نسبت به تحقق پیشنهاد یا امید مارکوزه، لازم است به یکی از مکاتبی اشاره شود که به وارونگی اوضاع جوامع غربی توجه و اذعان دارند. در دانش روانشناسی مکتبی به نام مکتب انسان‌گرا یا روانشناسی وجودی (بودن) وجود دارد که مربوط به سال‌های پس از ۱۹۵۸ و نیروی سوم بین مکاتب رفتارگرایی و روانکاوی بوده و چهره سرشناس آن، آبراهام مزلو است. وی به نقش «انگیزش» در رفتار و شخصیت افراد توجه و تأکید زیادی دارد و معتقد است که می‌توان انگیزش‌ها را به سه دسته پست، متوسط و عالی (فوق انگیزش) دسته‌بندی کرد. مثلاً گرایش به غذا و پوشاک و غریزه جنسی، انگیزش‌های پست و پایه‌ای هستند. نیاز به نقش اجتماعی و پایگاه اجتماعی و احترام و ابراز وجود، انگیزش‌هایی متوسط‌اند. در حالی که گرایش به فداکاری برای همنوعان، انگیزش عالی است. براساس نظریات مزلو^۲، می‌توان گفت به دلیل گرایش غالب و عمومی جوامع غربی به انگیزش‌های پست، این جوامع به نوعی وارونگی انگیزشی و طبعاً وارونگی تمدنی مبتلا شده‌اند و در واقع اشتغال

۱. همان، ص ۲۳۷.

۲. ر ک: - ابراهام اچ مزلو، *انگیزش و شخصیت*، ترجمه احمد رضوانی، مشهد، آستان قدس رضوی، ۱۳۷۵.

- ابراهام هارولد مزلو، *افق‌های والاتر فطرت انسان*، ترجمه احمد رضوانی، مشهد، آستان قدس رضوی، ۱۳۷۴.

- هنریک میزیاک و ویرجینیا استاوت سکستون، *تاریخچه و مکاتب روان‌شناسی*، ترجمه احمد رضوانی،

مشهد، آستان قدس رضوی، ۱۳۷۶، ص ۶۷۳ - ۶۹۷.

به تأمین پست‌ترین نیازها، آنها را از ارتقای غرایز و انگیزش‌ها و توجه به نیازهای عالی‌تر و در رأس آنها به کمال مطلوب انسانی باز داشته و غافل نموده است.

◆ نتیجه بخش اول

حاصل سخن اینکه وضعیت جوامع مدرن، حاصل انحرافی تاریخی است و آن انحراف، یکی دانستن دین با کلیسا و کشیش است. انکار خدا یا حذف نقش او در زندگی موجب از خود بیگانگی تدریجی انسان غربی و کوتاه‌بینی معنوی او گشت. وقتی آنها مائده زمینی را بر مائده آسمانی و فرش را بر عرش و خاک را بر افلاک ترجیح دادند و همت و توانایی‌های خود را صرف ابزارسازی کارآمد و

انقلاب اسلامی در حداقل تأثیرات خود الگوی نظام‌های غربی را در حوزه سیاست و توسعه اجتماعی در جهان اسلام مورد تردید قرار داده است. پیشرفت چشم‌گیر جمهوری اسلامی در کمتر از یک دهه علی‌رغم مشکلات ناشی از جنگ و تحریم‌های اقتصادی و سیاسی می‌تواند الگوی مناسبی برای نظام‌های سیاسی و توسعه اجتماعی در جهان اسلام باشد. حضور امریکا در افغانستان و عراق بی‌تردید مقابله با این الگو و نحوه بیداری جهان اسلام است.

تصرف و بهره‌وری از محیط (انسانی و طبیعی) کردند و با رفتاری که با اقوام و ملل دیگر به ویژه سرخپوستان و سیاهپوستان کردند، روح انسانیت و معنویت را در خود کشتند و به رضای شهوت و غضب و تخیل لجام گسیخته خود اهتمام ورزیدند، کم‌کم نه تنها همه فعالیت‌ها و جنبه‌های زندگیشان صورت سرگرمی یافت و از مبدأ و معاد و ذات خویش غافل شدند، بلکه این غفلت به بی‌توجهی نسبت به اصولی که مورد احترام و اهتمام اولیه خودشان

بود، مانند آزادی و عدالت یا برابری هم کشیده شد بلکه از آن گذشت و به مرحله‌ای رسید که از رفتار سیاستمداران و مدیران خویش و بدی‌های آنها و خوبی‌های دیگران و از تمایز خادم و خائن غافل شدند و از این بدتر آنکه افکار و خواسته‌های بازیگران اقتصادی و سیاسی را با تبلیغات به طور ناخودآگاه به عنوان افکار و تمایلات خویش بروز دادند! سرگرمی‌های جوامع غربی روز به روز متنوع‌تر و زیباتر و غفلت‌هایشان هم روز به روز شدیدتر و پیچیده‌تر و مرکب‌تر می‌شود. به باور نگارنده، همه اینها حاصل آن است که بشر غربی از کرسی عبودیت برخاسته و بر عرش ربوبیت نشسته است! در این وضعیت، زیباترین سخن این است که آنها خدا را فراموش کردند و خدا نیز آنها را از یاد خودشان برد.^۱

* * *

آثار بیداری اسلامی در جهان

◆ بخش دوم: ایقاظ النائمین (بیدارسازی خفتگان)

عبارت مذکور، عنوان یکی از کتب مرحوم صدرالدین محمد بن ابراهیم قوامی شیرازی (ملاصدرا) است و غرض او این است که علمای حقیقی عرفای حقی و واصلان مقام معرفت و شهود و موحدانند که خداوند را از عوارض و ویژگی‌های مخلوقات (و هر چه لایق ذات اقدس او نیست) تنزیه می‌کنند و این دانش (علم توحید) پیچیده‌ترین و شریف‌ترین دانش‌هاست و توحید از بزرگ‌ترین مقامات انسان و مراتب ترقی او در دانش و عرفان است و هر که قدمش از راه توحید بلغزد، دچار شرک و شقاوت می‌شود: اگر لغزش عقیدتی و نظری (رسمی) باشد، دچار بدبختی ابدی و محرومیت از شفاعت خواهد شد و اگر لغزش حالی باشد، از جمله خفتگان غفلت‌زده خواهد بود که این امکان را دارد که غفلت و خوابش را - اگر از اهل عناد و لجبازی نباشد- با هوشیارسازی و بیدارگری و ایراد تذکر و ارشاد جبران کند، ملاصدرا

می‌گوید کتابش را با اسلوب جدید قدسی در زمینه توحید برای بیدارسازی آن خفتگان غافل نگاشته است.^۱

پیش از ورود به بحث بیداری اسلامی، باید به دو نکته اشاره شود:

نخست اینکه همان‌طور که قبلاً هم اشاره شد، پس از انقلاب اسلامی و به خصوص در دهه اخیر شاهد نوعی تحول معنوی در جوامع غیر اسلامی (پیرامون حوزه انقلاب اسلامی) نیز هستیم که می‌توان آن را بیداری فطری (بازگشت به فطرت الهی) یا بیداری دینی (که برخی آن را به بنیادگرایی دینی مثل بنیادگرایی مسیحی و بنیادگرایی یهودی و بنیادگرایی هندویی تعبیر کرده‌اند) نامید و انقلاب اسلامی در همه آنها نقش تحریکی و امدادی داشته است.

دوم اینکه در این موضوع، با سه عنصر مواجهیم:

۱. **ایقاف** (بیدارسازی) عملی است که باید با ارجاع به متون قدسی و تاریخ اسلام و عقاید و

اسوه‌های اسلامی و شیعی و سایر منابع ارجاعی مسلمین و شیعیان صورت گیرد.

۲. **طالبان بیداری** (بیداری خواهان = مستیقظون) کسانی هستند که به جهل و غفلت

خویش متوجهند و به طور فطری درد هجران را از حقیقت احساس می‌کنند و دلشان

می‌خواهد از این وضعیت نجات و به نور راه یابند. آنها پذیرندگان بیدارگری هستند و اگر

اقبال آنها نباشد، بیدارگری توفیق نمی‌یابد؛

۳. **یقظه** یعنی بیداری که بعداً به توضیح لغوی آن پرداخته می‌شود؛

۴. **بیدارگران** (موقظون) که پس از پیامبر اکرم(ص) و ائمه اطهار علیهم السلام (راسخون

در علم)، علمای صالح و زاهد هستند که در حدیث مشهور نبوی(ص) تصریح شده است

که آنها وارثان پیامبراند: العلماء ورثة الانبياء (مالم یدخلوا فی الدنیا). تعدادی از آنها در

دوره معاصر عبارت‌اند از:

۱. ر.ک: صدرالمآلهین، ايقاف النائمين، تهران، مؤسسه مطالعات و تحقیقات فرهنگی، ۱۳۶۱، ص ۱ - ۴.

مرحوم سید جمال‌الدین حسینی اسدآبادی، سید امیر علی هندی، میرزای شیرازی بزرگ صاحب فتوای تحریم تنباکو، میرزا محمدتقی شیرازی صاحب فتوای جهاد علیه انگلستان در عراق (۱۹۲۰م)، ملا فتح الله (شیخ الشریعه) اصفهانی، شیخ محمد خیابانی، شیخ محمد جواد بلاغی نجفی^۱، سید عبدالحسین شرف الدین، امام موسی صدر، آیت‌الله شهید سید محمد باقر صدر، آیت‌الله شهید مرتضی مطهری، و بالاخره امام راحل بزرگوار حضرت آیت‌الله سید روح‌الله الموسوی الخمینی قدس سره الشریف و البته در این فهرست، جای صدها بیدارگر دیگر شیعه خالیست.

در نوشته‌ای که پیش رویتان است، کوشیده شده است در زوایای مختلف بیداری اسلامی در جهان معاصر و بالاخص در ایران عصر خمینی کبیر، تحقیق و تأملی اجمالی شود. امید که به دیده خطاپوش ارباب معرفت نگریسته شود.

بی‌تردید آنچه در جهان امروز می‌توان عبارت «بیداری اسلامی» را بر آن اطلاق نمود، قطعاً ناشی از نهضت احیاگرانه امام خمینی (قدس سره) است. در واقع عنوان این دفتر و بیت‌الغزل این شعر پر شعور، دعوت امام راحل (قدس الله نفسه الزکیه) می‌باشد و این دعوت آن چنان آشکار و در جهان امروز، اثرگذار است که تصور آن، موجب تصدیق است.

امواجی که از دعوت این مرد بزرگ برخاست، امواج زمان و مکان را در نور دیده است، نه محصور در زمان حیات او بود و نه منحصر به ایران بود، بیداری ناشی از انقلاب اسلامی ابتدا خاورمیانه و شمال آفریقا، سپس بلوک شرق لنینیستی و اینک اروپا و فردا امریکا را جولانگاه امواج دامن‌گستر خویش می‌کند و خواهد کرد.

نگارنده تردیدی ندارد که دعوت اسلامی امام خمینی (قدس سره) بی‌اغراق، تجدید دعوت نبوی(ص) بوده است.

اینک باید دید که این دعوت، چه آثاری در ایران و سایر نقاط جهان داشته یا خواهد داشت؟

بدون آنکه مجالی برای آوردن شواهد فراوان در این مقاله داشته باشیم، فهرستی از آثار، تبعات و عوارض بیداری اسلامی ناشی از دعوت امام خمینی (قدس سره) و انقلاب اسلامی ارائه می‌شود:

۱. احساس هویت مشترک در ایرانیان و التیام شکاف‌های قومی، مذهبی، دینی و شکاف سنتی و مدرن؛
۲. فروپاشی نظام سیاسی، امنیتی (نظامی، شبه نظامی، انتظامی) و اطلاعاتی شاهنشاهی و پیدایش نظام‌های جایگزین اسلامی؛
۳. تلاش برای فروپاشی نظام‌های آموزشی و اقتصادی غیر اسلامی (غربی سوسیالیستی و لیبرالیستی) و جایگزینی نظام‌های اسلامی؛
۴. تلاش برای جایگزینی نظام علمی اسلامی (معناگرا، غایت‌گرا، ضد سکولار، توجه به منافع مردم، پویایی و مقلد نبودن و...) به جای نظام علمی قبلی.
۵. احیای تدریجی تمدن اسلامی (که شامل موارد مذکور هم می‌شود) به ویژه نمادهایی چون «اهتمام به امور مسلمین»، «اتحاد اسلامی»، «دفاع مقدس یا جهاد»، «اشاعه دعوت»، «مبارزه تا رفع فتنه از جهان» و...
۶. متقابلاً تحمیل تروریسم لیبرالیستی، جنگ و تهاجم فرهنگی علیه ایران توسط تمدن هلنی - یهودی - مسیحی غرب؛
۷. پیدایش امواج اصول‌گرایی اسلامی (بر اثر بیداری جوامع اسلامی با مذاهب گوناگون و توجه نخبگان و قوای خلاقه هر جامعه به تعالیم دینی و ویژگی‌های بنیادین فرهنگ خود) در سایر سرزمین‌های اسلامی؛
۸. به راه انداختن سیل رفاه مادی، امکانات التذاذ جسمی، تبلیغات ضد شیعی و تحریکات قومی، قبیله‌ای یا ملی در جوامع اسلامی علیه یکدیگر یا علیه ایران؛
۹. سرکوبگری، تحقیر، تحدید و مجازات غیر موجه و غیر قانونی و غیر انسانی علیه مسلمانان در جهان غیر اسلامی و شیعیان در جوامع غیر ایرانی؛

۱۰. اتخاذ رویکرد دموکراتیک در جوامع اسلامی غیر ایرانی برای ارائه بدیلی به جای مردم‌سالاری دینی ایرانی؛

۱۱. اتخاذ رویکرد تبدیل حکومت‌های لائیک در جوامع اسلامی به حکومت‌های به ظاهر شرعی و دینی با ماهیتی ابتدائاً یا تدریجاً لائیک (به عنوان نمونه: ارائه لایحه شریعت در مجلس پاکستان، تشکیل جمهوری اسلامی افغانستان و...);

۱۲. پیدایش حزب‌الله و مقاومت اسلامی در لبنان و فلسطین و بیرون راندن اشغال‌گران امریکایی، انگلیسی، فرانسوی و اسرائیلی از لبنان و نیز پیدایش انتفاضه فلسطین و بیداری اسلامی - عربی در موضع اسلامی فلسطین و بیرون راندن اسرائیلی‌ها از نوار غزه؛

۱۳. بی‌اعتبار شدن نهضت‌های کمونیستی و سوسیالیستی و فروپاشی اتحاد جماهیر شوروی و بلوک وابسته به آن و پیدایش دولت‌های دوست و دشمن جدید در شمال ایران و بیداری دینی تدریجی جوامع مسلمان آسیای میانه و قفقاز (ماورای ارس) و جریان‌های له و علیه این بیداری دینی و تجدید هویت اسلامی؛

۱۴. تحرک جهانی ایالات متحده برای تحمیل نظامی تک قطبی با محوریت امریکا بر جهان و توطئه یازده سپتامبر و به راه انداختن «جنگ علیه ملت‌ها به بهانه مبارزه با تروریسم» و اشغال مناطق مهم سوق الجیشی، نفتی و حوزه‌های آب شیرین و استقرار در مناطق و تلاش برای وابسته‌سازی و انقیاد چهار بازیگر بزرگ جهان: چین، روسیه، اروپای متحد و جهان اسلام نسبت به محور ایالات متحده امریکا و رژیم اشغال‌گر اسرائیل و متقابلاً پیدایش تفرقه و شکاف بین امریکا و اروپا و نیز امریکا و بسیاری از کشورهای اسلامی از جمله رژیم سعودی!

۱۵. پیدایش معنویت‌گرایی شبه‌دینی در جوامع اروپایی و امریکایی و نیز بنیادگرایی دینی غیر اسلامی (مسیحی، یهودی، هندویی و بودایی) و حتی بنیادگرایی سکولاری! (به محوریت فرانسه)؛

۱۶. تردید در ابطال‌ناپذیری گفتمان لیبرال دموکراسی و گریز انسان‌های فرهیخته غرب و

شرق از عبودیت قدرت‌های سیاسی - اقتصادی و از عبودیت ایدئولوژی‌های مختلف چپ و راست و از عبودیت فن‌آوری (تکنوپولی)، و نیز از عبودیت علم سکولار تجربی-مسلك غایت‌گريز و فلسفه‌های برخاسته از آن.

۱۷. رشد يقين‌گرایی دینی و غير دینی در همه جوامع به جای شکاکیت (به مثابه جوهره تمدن مادی غرب).

۱۸. و بالاخره رشد «خداگرایی» در ایران و همه جوامع پیرامون آن.

همان‌طور که مشاهده گردید، امواج ساختارشکن «بیداری اسلامی» ناشی از دعوت اسلامی امام خمینی (ره) نه تنها به انقلاب اسلامی و جمهوری اسلامی ایران انجامید و نه فقط نهضت‌های اسلامی

دولتی که خود به اعتراف پژوهشگران غربی در کمتر از ۵۰ سال حدود ۴۰ جنگ و تجاوز و کشتار و ترور رهبران مردمی جهان و... را به عهده داشته است چگونه می‌تواند جهانی آزاد و فارغ از خشونت و کشتار را رهبری کند؟

(شیعی و غیر شیعی) در جوامع اسلامی آفرید، بلکه از مرزهای دینی و جغرافیایی گذشت و به «بیداری دینی» و سپس به «بیداری انسانی» در سراسر جهان تبدیل و منجر شد.

یعنی بیداری انسانی کنونی جهان، مرحله نازله همان بیداری اسلامی است: در واقع قوس نزولی چرخه دعوت و ایمان کنونی این‌گونه است: دعوت اسلامی نایب، امام معصوم (ع) ← بیداری اسلامی شیعی ایرانی ← بیداری اسلامی غیر ایرانی ← بیداری دینی غیر مسلمانان ← بیداری انسانی غیر متدینان.

و قوس صعودی این چرخه چنین خواهد شد: بیداری انسانی انسان‌ها ← بیداری دینی یا دینداری (ایمان) انسان‌ها ← بیداری اسلامی یا مسلمان شدن انسان‌ها ← بیداری شیعی یا تشیع همه انسان‌ها تحت حکومت امام مهدی علیه السلام.

جهان امروز فاقد داعی متنفذ سنی، مسیحی، یهودی، هندو یا بودایی است و خداوند شیعیان

را در این عصر، به دعوت کننده‌ای متنفذ و مجدد و متمکن (امام خمینی قدس سره الشریف) اختصاص داد و امید است روزی همه انسان‌ها به ماهیت انسانی دعوتش پی ببرند و به آن لبیک گویند تا زمینه برای ظهور امام (عج) و فروپاشی نظام‌های غیر عادلانه و فاسد و برتری‌جو و توسعه‌طلب و تأسیس نظام‌های اجتماعی الهی توسط خلیفه خدا در زمین فراهم شود.

◆ ارکان «بیداری اسلامی»

ای بسا مسلمانی که با دعوتی به ظاهر اسلامی، مردم را به باطل دعوت می‌کند، فرقه اسماعیلیه در قرون گذشته، میر علی محمد شیرازی (باب) و متمدنی سودانی در دوران اخیر چند نمونه از این افرادند. بنابراین باید به ویژگی‌هایی در داعی قائل بود که سبب تمایز بین داعی به حق و داعی به باطل شود. به نظر

می‌رسد خصوصیتی که زیلا می‌آید، برای تشخیص داعی به حق به منزله یکی از ارکان مهم بیداری اسلامی مفید و کافی باشد.

کشوری که خود در تولید سلاح‌های کشتار جمعی مخرب و به کارگیری آن علیه ملت‌ها سرآمد همه کشورهای تجاوزگر جهان در طول تاریخ بوده است، چگونه می‌تواند به همین بهانه به کشورهای دیگر حمله کند و به کشتار مردم بیگناه دست یازد؟

۱. دعوت کننده به سوی خدای متعال باشد نه داعی به سوی غیر او (چه به سوی خودش و چه به سوی غیر خود، چه فردگرا و چه متعصب در مورد گروه یا حزبی خاص)؛

۲. دعوت کننده به الگوهای رفتاری صحیح، کتاب خدا و سنت رسولش

باشد نه داعی به شخص غیر معصوم و غیر منصوص؛

۳. دعوتش در راستای درمان دردهای اصلی جامعه و معطوف به ابتلائات عظیمی چون شرک، ذلت، تفرقه، فقر، ظلم، فقدان عدالت و گناهان نابودکننده اجتماع باشد نه به فروع تبعی و گرفتاری‌ها و دردهای کوچک و کم اهمیت؛ دردها را بشناسد و راه درمان را نیز بداند؛

۴. دانش کافی و توانایی هدایت و مدیریت امواج بزرگ دعوت، قیام، فروپاشی نظام‌های پیشین، ساخت نظام‌های جدید دینی و تداوم و دعوت و بیداری را داشته باشد. نه اینکه مردم را برآشوباند و به حرکت درآورد، سپس کنار بکشد یا از تداوم این کار عظیم ناتوان باشد.

۵. یقین و شجاعت و جسارت ایستادگی یک تنه در برابر همه مشرکان و کفار جهان را داشته باشد و از کثرت اهل باطل و ملامت و تمسخر آنها، به شک و سستی مبتلا نشود.

۶. با عامه مردم و مؤمنان، سعه صدر و خوی بزرگوارانه و نرمش و فروتنی داشته باشد و آنها را تحمل کند و چون پدری مهربان برایشان باشد و متقابلاً در برابر مشرکان، کفار و مترفین (ثروتمندان شهوت‌پرست و لذت‌جو و افزون‌طلب) برای خدا، خشمگین، خشن و سختگیر باشد و خشنودی و ناخشنودی‌اش معطوف به امر و رضای حق تعالی باشد.

۷. بر دعوتش پافشاری و استقامت داشته باشد و بر تداوم و استمرار آن اصرار بورزد و با آنچه بر دعوتش، فتور و سستی عارض کند، مبارزه نماید. اگر دعوتش به بیداری دینی جامعه هدف انجامید، دچار شگفتی نشود و از آسیب‌های آینده غافل نباشد.

◆ رابطه مستقیم «بیداری اسلامی» و «بازیابی تمدن اسلامی»

هر اهل اندیشه‌ای ادراکی اجمالی از مفهوم «تمدن» دارد و در اینجا مناسبی برای بحث از مفهوم و معنای آن نیست. اما اجمال همه نمادها مظاهر مادی و معنوی و عرفی و شرعی هر

جامعه در یک دوره زمانی طولانی (نه یک مقطع زمانی خاص) مشمول معنای تمدن است و هر تمدنی هم ویژگی‌هایی دارد. غرض ما از «احیای تمدن اسلامی» بازیافت ویژگی‌های تمدنی است که پیامبر اکرم (ص) و وصی او در صدد ایجاد آن با محوریت «مکارم اخلاقی» و «شریعت» بودند، نه تمدن اسلامی عصر اموی یا عصر عباسی.

با چنین تعریف و غایتی، پیداست همان طور که سرآغاز تمدن اسلامی نبوی (ص)، «دعوت اسلامی» بود، سرآغاز «احیای تمدن اسلامی» نیز «تجدید دعوت نبوی (ص)» خواهد بود. از این رو، تحولاتی که ناشی از فعالیت «دعوت کننده‌ای به سوی خدا» نباشد، به بازیابی تمدن اسلامی نخواهد انجامید. این تمدن ضرورتاً باید شریعتمدار و اخلاق‌محور باشد و بین عناصر مادی و معنوی‌اش تعادل قرآنی و اعتدال محمدی (ص) وجود داشته باشد.

بنابراین: دعوت اسلامی ← بیداری اسلامی ← خیزش و نهضت اسلامی ← انقلاب اسلامی ← نظام‌سازی‌های اجتماعی اسلامی ← بازیابی (احیای) تمدن اسلامی.

این مراحل با یکدیگر نسبت عموم و خصوص مطلق دارند: «دعوت اسلامی» به شکلی عام و فراگیر ممکن است مرزهای جغرافیایی را طی کند (مثل دعوت امام خمینی (ره) که گرچه خطاب به ایرانیان بود، ولی توسط بسیاری از جوامع اسلامی و غیر اسلامی دریافت و مؤثر واقع شد. دعوت پیامبر اسلام (ص) و نیز دعوت امام حسین (ع) نیز همین طور بودند)؛ «بیداری اسلامی» نسبت به دعوت اسلامی، خاص است، ولی نسبت به مرحله بعدی، عام و فراگیر (در همه جوامع اسلامی) است؛ «خیزش اسلامی» هم نسبت به بیداری اسلامی، خاص است و در بعضی از آن جوامع رخ داده یا می‌دهد؛ «انقلاب اسلامی» در حکم خاص‌الخاص است، زیرا تنها در دو سه جامعه از جوامعی که وارد حالت نهضت شدند، اتفاق افتاده است. از جمله در ایران و عراق و افغانستان؛ «نظام‌سازی اجتماعی اسلامی» که پس از پیروزی در انقلاب اسلامی رخ می‌دهد، «اخص خواص» است و اختصاص به ایران دارد (افغانستان به دلیل «عصبیت قومی» و «تفرقه مذهبی» از مرحله نهضت به مرحله دعوت یا بیداری پس رانده شد و عراق به علت سرکوبگری شدید صدام و تفرقه قومی و مذهبی و دخالت بیگانه، به مرحله نهضت عقب رانده شد و احتمالاً

به تدریج دچار استحاله خواهد شد)؛ مرحله بازیابی تمدن اسلامی در واقع صورت غایی و حاصل نهایی همان مرحله نظام‌سازی است.

از جمله نشانگان بازیابی تمدن اسلامی در ایران عبارت‌اند از: احیای عملی «اتحاد اسلامی»؛ محورسازی عملی اندیشه «توحید و حاکمیت ولایی»؛ اهتمام عمومی نظام‌های اجتماعی و مدیران به امور مسلمین؛ احیای امر به معروف و نهی از منکر و نصیحت و خیرخواهی؛ همراهی و اختلاط و امتزاج دین و معنویت و اخلاق با نظام‌های اجتماعی؛ احیای عملی و مؤثر تعبیری چون «بیت‌المال مسلمین»، «قرض‌الحسنه»، «ارتش اسلامی»، «مرزداران»، «دارالاسلام و دارالحرب»، «جهاد و دفاع مقدس»، «تصرف فقیه در انفال»، «عدالت اسلامی»، «آماده‌سازی قوا برای بازدارندگی» و...؛ احیای ادبیات و هنر اسلامی؛ توجه و اهتمام به امور عبادی چون «نماز جمعه»، «نماز عید»، «اعتکاف»، و...؛ احیای عملی و نظری «برائت از مشرکین»، شناسایی و مبارزه با تحریفات عقیدتی؛ مثلاً درباره «صبر» و «تقیه» و امثال آن؛ احیای تفسیر متافیزیکی از وقایع طبیعی و انسانی با تعبیر دینی؛ احیای اصولی چون «عزت اسلامی» و «قطع ید کفار از مسلمین» و «نفی سبیل کفار بر مسلمین» که همگی دارای ویژگی «جداسازی دینی» هستند و مغایر با تمدن سکولار است؛ احیای عملی و نظری شهادت در راه خدا (مرگ مقدس)؛ احیای ارزش‌هایی چون «غیرت» و «فتوت» و «حجاب» و «عفت»؛ احیای روح ساده‌زیستی و ناچیز شمردن ارزش ثروتمندی ثروتمندان؛ مذموم شمردن ربا و تلاش برای بانکداری اسلامی؛ اهتمام به مبارزه با فقر و فساد و تبعیض و ستم؛ احیای دو اصل «مشورت» و «بیعت» در چارچوب مردم‌سالاری دینی؛ توجه به منع مصرف بی‌رویه (به خلاف تمدن مصرف‌گرای مادی)؛ توجه به تولید علم و دستیابی به نوترین دانش‌ها و پیشرفته‌ترین فن‌آوری‌ها؛ و بالاخره ظهور هوشمندی و سرعت انتقال و سرعت تصمیم‌گیری و خلاقیت در پاسخ به محیط و تصرف در آن در چارچوب شریعت که رکن رکین و جوهر اصیل تمدنی پیشرفته و اسلامی خواهد بود و در ایران قابل تحقق است.

توجه به دو نکته لازم است:

اول اینکه در بیداری اسلامی ایرانیان، سه عامل نقش علت و محرک داشتند: ترویج اخلاق اسلامی (نظری و عملی) توسط عالم ربانی؛ بیان عقاید اسلامی و تعارض و برتری آن نسبت به

باورهای رایج غیر دینی غربی و شرقی؛ بیان احکام شرعی توسط فقهای عامل و مستقل و اثبات مغایرت وضع موجود با آن احکام، همین سه عامل امروز هم فعال و در مقابله با آسیب‌های بیداری بسیار مؤثرند و جالب اینکه انقلاب اسلامی ایران ثابت کرد که علمای اخلاقی، رهبران مؤثرتری هستند و اخلاق، عامل اول و برتر در تحول اجتماعی مثبت اسلامی است.

حقیقت آن است که جهان غرب به سرکردگی امریکا در مقابل بیداری اسلامی شدیداً در معرض خطر از دست دادن منافع و منابع ارزان قیمت جهان اسلام قرار دارد. اسلامی شدن رژیم‌های این منطقه و نابودی حکام ظالم مدافع غرب و امریکا در این منطقه مترادف با از دست رفتن استراتژیک‌ترین سرزمین‌ها با منابع طبیعی سرشار قابل بهره‌برداری برای جهان غرب است. هر الگویی غیر از الگوهای رشد و توسعه دیکته شده توسط غربیان در این منطقه مترادف با آگاهی و بیداری مردم منطقه و از دست رفتن این منافع سرشار می‌باشد.

دوم اینکه بیداری اسلامی باعث بروز نشانه‌ها و آثاری می‌شود که می‌توان از آنها پی به آن برد، از جمله تغییر گروه‌های مرجع؛ تغییر در لباس و آرایش و مسکن و خوراک مردم؛ کاهش نفوذ و محبوبیت و حرمت ثروتمندان؛ پیدایش احساسات برادری نسبت به هم؛ تغییر مثبت در نهادهای اجتماعی از جهات مختلف (نسبت به پیش از دعوت اسلامی)؛ تکثیر مؤسسات خیریه غیر انتفاعی و عام المنفعه آموزشی، بهداشتی و اقتصادی؛

کثرت حضور مردم - به خصوص جوانان - در مساجد؛ بروز کاربردهای دینی و اجتماعی متعدد برای مساجد علاوه بر عبادت جمعی در آنها؛ تغییر در نحوه تفریحات و استفاده از اوقات فراغت؛ توجه بیشتر به کسب دانش‌های مختلف و به خصوص دانش‌های دینی و ایجاد پل بین دین و علم از طریق نظریه‌سازی‌های دینی در علوم انسانی؛ توجه به محرمات در علمی چون پزشکی که مستلزم معاشرت با نامحرم است و تلاش برای دستیابی به راهکارهای پرهیز از گناه؛ و...

پس از سید جمال‌الدین، جریان‌هایی (به خصوص اخوان المسلمین) در مصر برخی تحولات مذکور را پدید آوردند که بی‌شک نشانه بیداری اسلامی بود. ایران بین سال‌های ۴۳ تا ۵۷ نیز کم و بیش چنین نشانگانی داشت.

♦ ویژگی‌های تمدن‌های پیرامون جمهوری اسلامی

تمدن‌های پیرامون انقلاب و جمهوری اسلامی ایران، ترکیبی از شرک (هلنی - هندویی) و یهودیت و مسیحیت است که ویژگی ممتاز همه آنها را «سکولاریسم» (دنیوی‌گری) می‌دانیم و ضروری است برای مبارزه با شیخون فرهنگی آنها، ویژگی‌هایشان را بشناسیم. مهم‌ترین خصوصیات تمدن‌های سکولار عبارت‌اند از:

۱. اومانیزم (انسان‌محوری) در همه شئون زندگی به جای خدامحوری.
۲. تبرج و گرایش به زینت و تجمل فوق‌العاده و شاخص و انگشت‌نما شدن، این ویژگی هم در زندگی زنان و هم در معماری مشهود است.
۳. استعلا (برتری‌جویی) و افساد و تفرقه افکنی.
۴. تحزب و گروه‌گروه شدن و ارضای تمنیات جاه‌طلبانه (تحت عنوان مشارکت) و ابران وجود (خود نمودن).
۵. فردگرایی و لذت‌طلبی.

۶. لهو و لعب (بازی و سرگرمی) بدون توجه به ماهیت گذرای دنیا و انتقال به آخرت.
 ۷. دوستی شدید زندگی دنیا و حرص بر آن و ترس از مرگ (که به صورت اندیشه تراژیک، تم اصلی آثار معروفترین نویسندگان غربی مانند آلبر کامو و فرانتس کافکا و آندره مالرو و ژان پل سارتر است).

۸. قدرت‌محوری (اراده معطوف به قدرت).

۹. اسطوره‌گرایی شبه فلسفی در همه چیز که در لوای آن، انسان به خود جرأت می‌دهد علیه اراده خداوند قیام و اقدام نماید. و این را رمز پیشرفت خود می‌داند. همین اندیشه «رقابت با خداوند» که ریشه در اسطوره‌های یونانی و توراتی دارد، سبب انهدام بنیادهای امنیت روانی و آرامش انسان غربی و پیدایش اندیشه تراژیک و بی‌اعتمادی میان غربی‌ها شده است.

۱۰. مبارزه با شرم و آزر و تحسین بی‌حیایی و فقدان شرم، در آثار مختلف ادبی و هنری که ریشه در نسبیت اخلاق و مبارزه با گزاره‌ها و ملاک‌های مطلق دینی و اخلاقی دارد. از نظر اسلام، حیا و دین با عقل ملازمه دارند و از نظر غربیان معارضه.

باید توجه کرد که تهاجم فرهنگی جریانی ساده و متشکل از مجموعه رفتارها نیست بلکه همانند سایر امور اجتماعی، بسیار پیچیده و شامل رفتارها (کنش‌ها) و عکس‌العمل‌ها (واکنش‌ها) و برآیند اعمال و عکس‌العمل‌ها (برهم کنش‌ها) است. لذا گاهی تهاجم ارادی به تهاجم ساختاری و خود به خودی و عنصر بیگانه به تفکر بومی و تولید فرهنگی داخلی مبدل می‌شود و خودی‌ها ناخواسته چنان تفکر و عمل می‌کنند که بیگانگان می‌خواهند و از مهم‌ترین راه‌های مبارزه با آن، بی‌اعتمادی به بیگانگان، کاهش رابطه و تماس با آنها، پرهیز از شباهت یافتن ظاهری و باطنی به کفار و بالاخره مطالعه عمیق و جدی در قرآن و سنت و نیز در فرهنگ و تمدن غرب و شرق است.

باید توجه داشت که وقتی حالت «بیداری اسلامی» پیدا شود، در واقع اکثریت جامعه به هویت اصیل و حقیقی خود توجه خواهند کرد و همین عامل، باعث اصول‌گرایی اسلامی خواهد شد.

حال اگر جامعه‌ای شیعی اثنی‌عشری باشد؛ به حدیث، فقه و کلام شیعی و ولایت ائمه اطهار(ع) و روش‌های زندگی و کار آنها و خاستگاه قرآنی آن روش‌ها خواهد گروید و خواهد کوشید از آنها الگوبرداری و اگر جامعه‌ای سنی باشد؛ به حدیث، فقه و کلام تسنن و سیره صحابه توجه بیشتری کرده و سلفی مذهب و به عبارت دیگر وهابی (مذهبی نه سیاسی) خواهد شد و می‌دانیم که تشیع به دلیل اعتقاد به تقیه، ملایمت و سازگاری خردورانه بسیار بیشتری در برابر مقتضیات زمان و شرایط اهل کفر و اهل ایمان دارد و اگر کفار معترض نشوند، شیعه به خاطر حفظ موجودیتش، متعرض آنها نخواهد شد. اما از بنیادگرایی سلفی، امثال القاعده بر می‌خیزد که به تروریسم نه تنها علیه کفار و مشرکین، بلکه علیه شیعیان معتقد است اما ناگزیر هر دو برخاسته از نوعی «بیداری اسلامی» هستند. بیداری اسلامی در میان شیعیان امامیه، به ظهور شریعت‌محوری، ولایت‌مداری و اخلاق‌محوری در جامعه می‌انجامد؛ در حالی که در میان تسنن به سلفی‌گری، که امروزه در تمام جوامع سنی از مراکش و الجزایر تا اندونزی و ویژگی بارز انقلابیون اهل سنت است. علی‌رغم اینکه عقلاً باید بیداری اسلامی به هر شکلی که بروز کند، بلکه باید مطلق بیداری دینی در برابر مطلق تمدن سکولار و غیر دینی (جوامع و دولت‌های ملحد یا شریعت‌گریز) متحداً عرض اندام و مبارزه و معارضه کند؛ متأسفانه بسیاری از سلفی‌ها، شیعیان را دشمن مفروض و مبارزه یا مقاتله با آنها را فرض دانسته‌اند؛ چنان که در عراق کنونی و در افغانستان دیروز دیده شده و می‌شود. به نظر می‌رسد یکی از عمده‌ترین نقشه‌های امریکایی، درگیر کردن شاخه‌های مختلف بیداری اسلامی یا دینی با یکدیگر است.

جالب این است که جوامع سنتی و نیز جوامع غیر اسلامی که داعی متنفذی ندارند تا آنها را به بیداری و تغییر وضع شیطانی موجود جهان برانگیزد، تحت اثر «دعوت اسلامی» امام خمینی (قدس سره)، تحریک و بیدار شده‌اند و تمام امواج معنویت‌گرایی که امروزه خواهان بازگشت معنویت یا اخلاق یا دین یا شریعت به نظام‌های اجتماعی (سیاسی، اقتصادی، آموزشی و...) هستند، ریزه‌خوار خوان انقلاب اسلامی ایران محسوب می‌شوند، چه بپسندند و چه نپسندند.

◆ بازیابی فراگیر تمدن‌های بشری بر اثر بیداری فراگیر اسلامی

بازگشت به خویشتن (بازیابی تمدنی) به اسلام یا ایران منحصر نیست، بلکه اولاً این خیزش جدید در تمام ممالک اسلامی جریان دارد و اگر چه در ایران حاکمیت یافته و نهادینه شده است، ولی در سایر جاها نیز به صورت غیر رسمی وجود دارد و رو به رشد است. نمونه‌هایی از آن در پیروزی جبهه نجات اسلامی الجزایر در انتخابات شهرداری‌ها (که توسط دموکراسی غربی وحشیانه سرکوب شد!!؟) و پیروزی حزب رفاه ترکیه به رهبری نجم‌الدین اربکان در سال ۱۳۷۵ و اقبال عمومی در جهان اسلام (و حتی مسلمانان در جهان غرب) به حجاب و شعائر دینی و اعتماد به نفس دینی آنها مشهود است. ثانیاً این امر در تمام جهان و در همه تمدن‌ها در جریان است و هویت این تغییر هم «دینی» است. به قول ساموئل هانتینگتون: «... در بسیاری از نقاط جهان مذهب، آن هم به صورت جنبش‌هایی که «بنیادگرا» لقب می‌گیرند، در جهت پر کردن خلأ هویت حرکت کرده به هر حال شرایط جنگی بیداری اسلامی بیداری عمومی، رسوایی هر چه بیشتر تمدن غرب در اندیشه مسلمانان، تسریع در بازیابی ارزش‌های فراموش شده یا سست شده نظیر جهاد، شهادت، صبر، فداکاری و جانبازی و بسیاری دیگر از عناصر تمدنی و بالاخره موجب اتکا به نفس و تلاش در شناسایی نقاط ضعف خود و به دست آوردن قابلیت‌های علمی و فنی لازم برای ساختن بدنه مادی تمدن اسلامی گردید. پس جنگ چون حربه‌ای دو سویه است: از جهتی موجب تخریب و انهدام می‌شود و از سوی دیگر باعث تمدنی جدید می‌گردد. به عنوان مثال اگر شکست ایرانیان در جنگ چالدران نبود، پیشرفت‌های تمدنی بزرگ شاه عباس اول کاستی می‌یافت. جنگ‌ها سبب تکامل تکنیک‌های دفاعی و تهاجمی و پیشرفت تکنولوژیک می‌شوند. جنگ‌ها زاده تمدن‌ها، حفاظت کننده از تمدن‌ها و نابود کننده تمدن‌ها می‌باشند.

خوشبختانه در ایران پس از جنگ سهم اعظم ثروت ملی صرف بازسازی مبادی مادی تمدن ایرانی - اسلامی (که مقدمه تمدن بزرگ اسلامی است) شده است و این هوشمندی که شاید

تقدیر الهی هم باشد، موجب تضمین بازار تمدن اسلامی (که حتماً به شالوده اقتصادی و صنعتی بسیار مستحکم و قدرت مالی سترگی نیاز دارد) گردیده است. اما در سایر نقاط جهان چنین نیست. خصوصاً در رقابت‌های کنونی بین چین و امریکا باید این نکته دور از نظر نماند که این امر یکی از راه‌های تحقق انهدام ناقص تمدنی خواهد بود.

جهان امروز چنان پیشرفته و پیچیده است که هیچ‌یک از ادیان کنونی غیر اسلام نمی‌تواند پاسخگوی هم‌زمان نیازهای مادی و معنوی بشر بوده باشد و تنها جایگزین ممکن برای اسلام، همان آئین ترکیبی مسیحی - یهودی - شرک است که آن هم بشریت را به فلاکت کنونی دچار کرده است. از نظر تمدن کنونی غرب، «جنگ ادامه سیاست است با وسایل دیگر» زیرا جنگ نیز چون سیاست برای واداشتن طرف مقابل به تمکین دربارۀ اراده خود و برای اهداف ملی صورت می‌گیرد.^۱ در حالی که از نظر ما مسلمانان جنگ نیز چون صلح یک واقعیت و ناشی از ماهیت تضادانگیز محدودیت مادی (از تمام ابعاد) و ذات سیری‌ناپذیر انسان‌ها می‌باشد و ما در جنگ و صلح مأمور به تکلیف هستیم و در پاسخ به اینکه «آیا جنگ ذاتاً و به صورتی چاره‌ناپذیر نوعی شر فی نفسه است؟»^۲ جواب می‌دهیم که جنگ یک واقعیت است و اگر «نتایج خوب» برای سعادت انسان‌ها داشته باشد «خیر» و گرنه «شر» است. این دیدگاه دفاع را مقدس می‌شمرد و تجاوز را پلید. پس جنگ‌های دفاعی برای ما مقدس است.

به هر حال دفاع ایران در برابر جهان غرب در مرزهای عراق - ایران، آثار بسیار مفیدی بر نضج تمدن اسلامی خواهد داشت. به تعبیر آرنولد توین‌بی مهم‌ترین انگیزه‌های ظهور تمدن تحت تأثیر چند اصل است:^۳

۱. شرایط سخت زندگی، اما نه به حدی غیر قابل تحمل

۱. بهمن آقایی و غلامرضا علی بابایی، فرهنگ علوم سیاسی، تهران، شرکت نشر ویس، ۱۳۶۶، ج ۳، ص ۲۴۴-۵.

۲. همان، ص ۹.

۳. آرنولد توین بی، فلسفه نوین تاریخ، ترجمه و تلخیص بهاء‌الدین بازرگان، تهران، کتابفروشی فروغی، ۱۳۵۶،

ص ۶-۵۲.

۲. فشار خارجی در مرزها به گونه‌ای مستمر

۳. محرومیت‌ها و جریمه‌ها (مثلاً محاصره اقتصادی، غرامت، مالیات سنگین و...).

مقوله «تهاجم فرهنگی» علی‌رغم عبارت ساده و ظاهری آن، مفهوم و جریانی بسیار پیچیده دارد که هدف نهایی آن از بین بردن خلوص یک آیین و تمدن و وارد کردن عناصر بیگانه به آن و در نهایت همگون‌سازی آن با محیط پیرامونش می‌باشد. این بحث خصوصاً برای کشورهایی از جهان سوم مطرح می‌شود که انقلابی مبتنی بر عقیده‌ای مخالف ایدئولوژی حاکم در جهان نموده‌اند. از آنجایی که به برآمدن تمدنی اسلامی از ویرانه‌های استعمار قرن نوزدهم و بیستم معتقدیم باید متوجه مقوله تهاجم فرهنگی به عنوان مهم‌ترین روزه‌های رخنه دشمنان انقلاب اسلامی باشیم. تهاجم فرهنگی نقطه مقابل صدور انقلاب است.

پاسخ جهان پیرامونی به مفهوم صدور انقلاب سه گونه است:

الف) پذیرش پیام انقلاب، ب) سکوت در مقابل انقلاب (بی تفاوتی)، ج) تهاجم فرهنگی و غیر فرهنگی.

انقلاب اسلامی ایران هم با هر سه پاسخ روبه رو شده است: پاسخ اول را از طرف ملل اسلامی همچون ملت‌های افغانستان، عراق، بحرین، لبنان، فلسطین، مصر، الجزایر و غیر آن دریافت کرد که خواهان تغییر وضع موجود هستند. کشورهایی چون پاکستان، بنگلادش، ترکیه و نیز بیشتر کشورهای جهان سوم پاسخ دوم را دادند. پاسخ سوم از نظر نظامی و اقتصادی توسط امریکا، انگلیس، فرانسه، شوروی سابق و سایر کشورهای پیشرفته صنعتی که خواهان حفظ وضع موجود بودند و نیز رژیم‌های دیکتاتور منطقه که خواهان پر کردن خلأ سیاسی ناشی از سقوط پهلوی بودند، داده شد و از نظر فرهنگی و اقتصادی هنوز هم خصوصاً از طرف امریکا و اروپای غربی و همچنین جریانی از وهابیت مذهبی سیاسی در کشورهای پیرامون ایران، ادامه دارد.

غرب در پاسخ به مفهوم بیداری اسلامی که ذات آموزه‌های امام خمینی و انقلاب اسلامی

است، به تعبیر کمیسیون تدوین استراتژی امنیت ملی امریکا در قرن ۲۱ به دنبال دنیاهای خیالی

است که در رأس وعده‌های مدرنیته برای جهان قرار داشت. نوشتن سناریوهای جهانی که ناشی از تخیل فراگیر ساختن بهشت زمینی بر اساس باورهای لیبرال - دموکراسی است، به هیچ عنوان اندیشه‌های جدیدی را برای رستگاری بشر بر نمی‌تابد. بیداری اسلامی در تضاد شدیدی با دنیا‌های خیالی غرب است.

در اتوپیا‌های غربی تنوع افکار و اندیشه‌ها، تکثرگرایی عقیدتی و بسیاری از آن چیزهایی که به عنوان آرمان‌های آزادی، حقوق بشر، امنیت و عدالت معرفی می‌کنند شعار دروغینی بیش نیست. از دیدگاه غربیان جهان آینده وقتی روی صلح و امنیت را خواهد دید که همه چیز مطابق استانداردهای اتوپیای لیبرال دموکراسی باشد.

جهان آینده، در صورتی صلح دموکراتیک را شاهد خواهد بود که سه شرط اساسی زیر را دارا باشد:

۱. معیارهای مردم‌سالارانه چیره شوند و این معیارها برای همکاری‌های اقتصادی و آسایش همگانی مناسب باشند.

۲. تضادهای تند عقیدتی وجود نداشته و در عین واقعی بودن تفاوت‌های فرهنگی، کشورها به یکدیگر نزدیک شوند نه اینکه شکاف میان آنها بیشتر شود.

۳. سطح پیشرفته‌ای از همکاری سیاسی دولت‌ها به دست آید و حفظ شود.^۱

اگر چه شعارهای مذکور ظاهر فریبنده‌ای دارد اما باطن آن چیزی جز استاندارد کردن همه جهان بر اساس اندیشه‌های لیبرال دموکراسی غرب و از بین بردن سایر فرهنگ‌ها، باورها، اندیشه‌های سیاسی و نظام‌های اجتماعی غیر غربی نیست. تجربه تهاجم به افغانستان و عراق توسط امریکا مثال زنده‌ای برای این یکسان‌سازی جهانی است. امریکاییان در سند استراتژی ملی امریکا برای عراق آشکارا موضع جهان غرب را در مقابل بیداری اسلامی و احیای تمدن

۱. *استراتژی امنیت ملی امریکا در قرن ۲۱*، کمیسیون تدوین استراتژی امنیت ملی امریکا، ترجمه جلال دهشگی و

دیگران، تهران، مؤسسه فرهنگی مطالعات و تحقیقات بین‌المللی ابرار معاصر تهران، ۱۳۸۳، ص ۲۴۷.

اسلامی اعلام می‌کنند.

انقلاب اسلامی در حداقل تأثیرات خود الگوی نظام‌های غربی را در حوزه سیاست و توسعه اجتماعی در جهان اسلام مورد تردید قرار داده است. پیشرفت چشم‌گیر جمهوری اسلامی در کمتر از یک دهه علی‌رغم مشکلات ناشی از جنگ و تحریم‌های اقتصادی و سیاسی می‌تواند الگوی مناسبی برای نظام‌های سیاسی و توسعه اجتماعی در جهان اسلام باشد. حضور امریکا در افغانستان و عراق بی‌تردید مقابله با این الگو و نحوه بیداری جهان اسلام است.

اگر جنگ با کمونیسم بهانه‌ای برای ابقای نفوذ و سلطه امریکا بر جهان به ویژه کشورهای اسلامی در دوران جنگ سرد بود، اکنون جنگ با تروریسم بهانه جدیدی برای سلطه‌گری و تجاوز است. امریکا در سند استراتژی ملی خود در عراق به این حقیقت اعتراف می‌کند:

جنگ با تروریسم چالش تعریف‌کننده نسل ماست. همان‌گونه که کمونیسم و فاشیسم چالش‌های تعریف‌کننده نسل‌های پیشین بودند.^۱

اما چه کسی گفته است که پدرخواندگی رویارویی با چنین چالشی که ساخته دست غربیان و تجاوزات آنها به دیگر ملت‌هاست، با امریکا است؟

دولتی که خود به اعتراف پژوهشگران غربی در کمتر از ۵۰ سال حدود ۴۰ جنگ و تجاوز و کشتار و ترور رهبران مردمی جهان و... را به عهده داشته است چگونه می‌تواند جهانی آزاد و فارغ از خشونت و کشتار را رهبری کند؟

کشوری که خود در تولید سلاح‌های کشتار جمعی مخرب و به کارگیری آن علیه ملت‌ها سرآمد همه کشورهای تجاوزگر جهان در طول تاریخ بوده است، چگونه می‌تواند به همین بهانه به کشورهای دیگر حمله کند و به کشتار مردم بیگناه دست یازد؟ امریکاییان می‌نویسند:

از نظر اخلاقی شایسته است به مردم عراق یاری رسانیم. امریکا دوستان خود را هنگام

۱. «سند استراتژی ملی امریکا برای عراق»، ترجمه احسان صحافیان، روزنامه شرق، ۱۴/۱۰/۱۳۸۴، ص ۹.

مواجهه با تیره‌روزی تنها نمی‌گذارد.^۱

اما همه آنهایی که آگاهی سطحی از تاریخ تحولات سه دهه اخیر جهان دارند می‌دانند که بیشترین تیره‌روزی مردم عراق و منطقه ناشی از حمایت‌های بی‌چون و چرای غربیان از دیکتاتورهای منطقه برای مقابله با بیداری اسلامی و در رأس آن دیکتاتور عراق است. اگر عراق سابقه ساخت سلاح‌های کشتار جمعی را داشت چه کسی امکانات ساخت را در اختیار این رژیم قرار داد؟

حقیقت آن است که جهان غرب به سرکردگی امریکا در مقابل بیداری اسلامی شدیداً در معرض خطر از دست دادن منافع و منابع ارزان قیمت جهان اسلام قرار دارد. اسلامی شدن

رژیم‌های این منطقه و نابودی حکام ظالم مدافع غرب و امریکا در این منطقه مترادف با از دست رفتن استراتژیک‌ترین سرزمین‌ها با منابع طبیعی سرشار قابل بهره‌برداری برای جهان غرب است. هر گویی غیر از الگوهای رشد و توسعه دیکته شده توسط غربیان در این منطقه مترادف با آگاهی و بیداری مردم منطقه و از دست رفتن این منافع سرشار می‌باشد. الگوی رشد و توسعه جمهوری اسلامی با همه اشکالاتی که فعلاً در آن وجود دارد در کمتر از دو دهه با همه فشارهای غربی، نور امید جدیدی را میان مسلمانان

◆

امریکا با ایجاد بی‌ثباتی در یک منطقه حیاتی، تضعیف بیداری اسلامی و کشورهای مسلمان، امواج اسلام‌گرایی در حال رشد را در منطقه تضعیف می‌کند تا از این طریق، بقای نظام‌های لیبرال دموکراسی غربی و حامیان دیکتاتور و مستبد آنها را در منطقه تضمین نماید و این مهم‌ترین چالش بیداری اسلامی در دهه‌های آتی در کشورهای مسلمان است.

و بیداری جهان اسلامی ایجاد کرده است. جهان غرب به رهبری امریکا با ورود به منطقه در حقیقت آمده است که با چنین الگویی مقابله کند. امریکا به بهانه مقابله با تروریسم آمده است تا زمین را در یکی از استراتژیک‌ترین مناطق جهان به تصرف در آورد تا از این طریق اقتصاد سرمایه‌داری، امنیت لیبرالیسم و رشد و توسعه الگوی غربی را در دهه‌های آتی از خطر بی‌ارزش شدن و سقوط در منطقه و جهان نجات دهد.

حقیقت دارد که آنچه در عراق و افغانستان می‌گذرد بر سرنوشت نسل‌های آتی مسلمانان تأثیر بسزایی دارد و همچنین تأثیر عمیقی بر امنیت ایدئولوژیک غرب خواهد داشت. ایدئولوژی بدسگال لیبرالیسم با پیشرفت آزادی و عدالت و بیداری اسلامی در منطقه و بازیابی تمدن اسلامی و همچنین به رسمیت شناختن این واقعیت - که تمام مردم جهان حق زندگی بر اساس باورها، بینش‌ها، گرایش‌ها و قوانین مبتنی بر ارزش‌های خود را دارند - شدیداً مقابله می‌کند و با ترویج تروریسم، جنگ، خشونت‌طلبی، سرکوب، ترس و تجاوزطلبی به نوعی با تبلور هر گونه اندیشه جدید در جهان پر از اضطراب و وحشت دموکراسی لیبرال، به مقابله بر می‌خیزد و امید و خوش‌بینی به آینده را در جهان اسلام از بین می‌برد.

امریکا با ایجاد بی‌ثباتی در یک منطقه حیاتی، تضعیف بیداری اسلامی و کشورهای مسلمان، امواج اسلام‌گرایی در حال رشد را در منطقه تضعیف می‌کند تا از این طریق، بقای نظام‌های لیبرال دموکراسی غربی و حامیان دیکتاتور و مستبد آنها را در منطقه تضمین نماید و این مهم‌ترین چالش بیداری اسلامی در دهه‌های آتی در کشورهای مسلمان است.